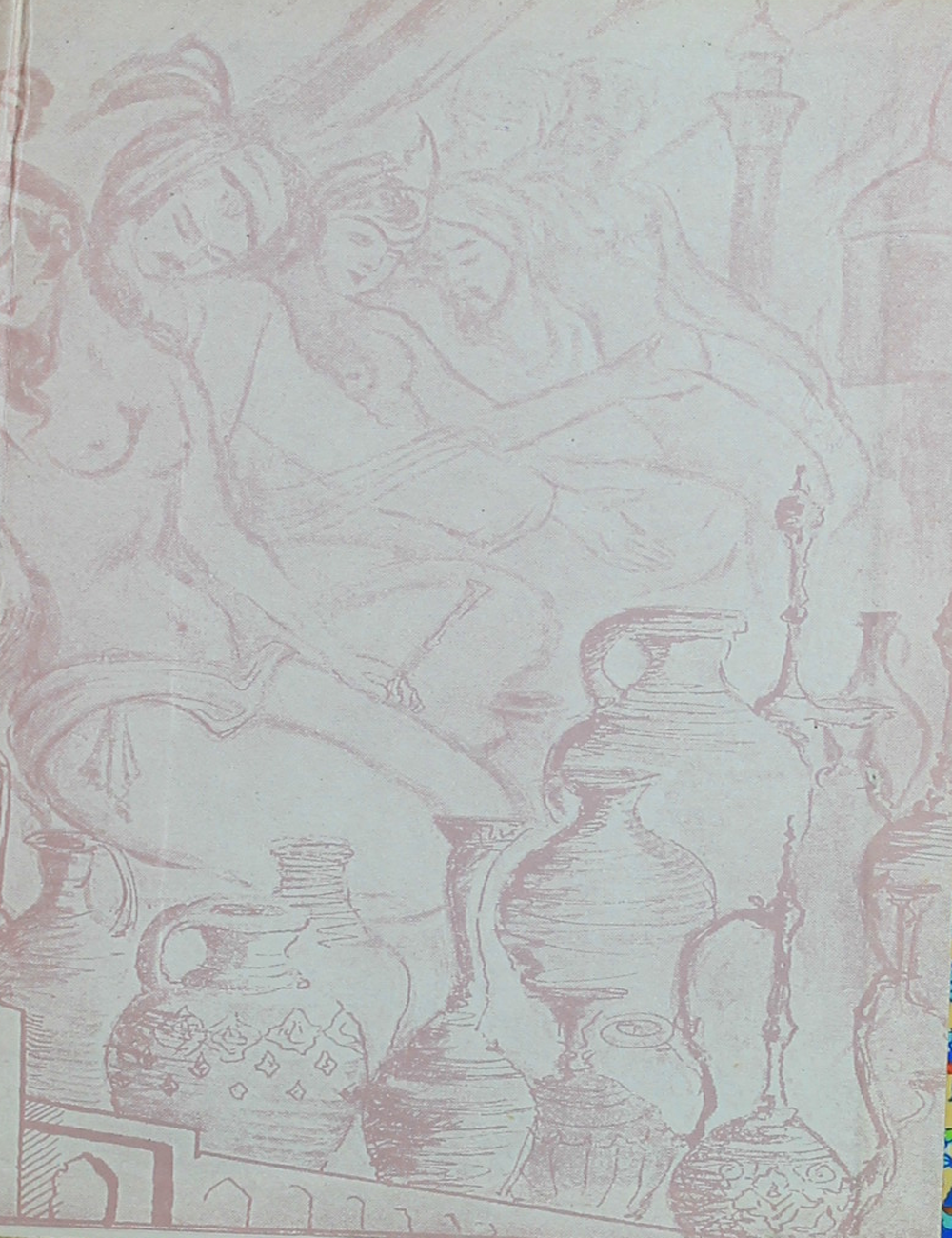
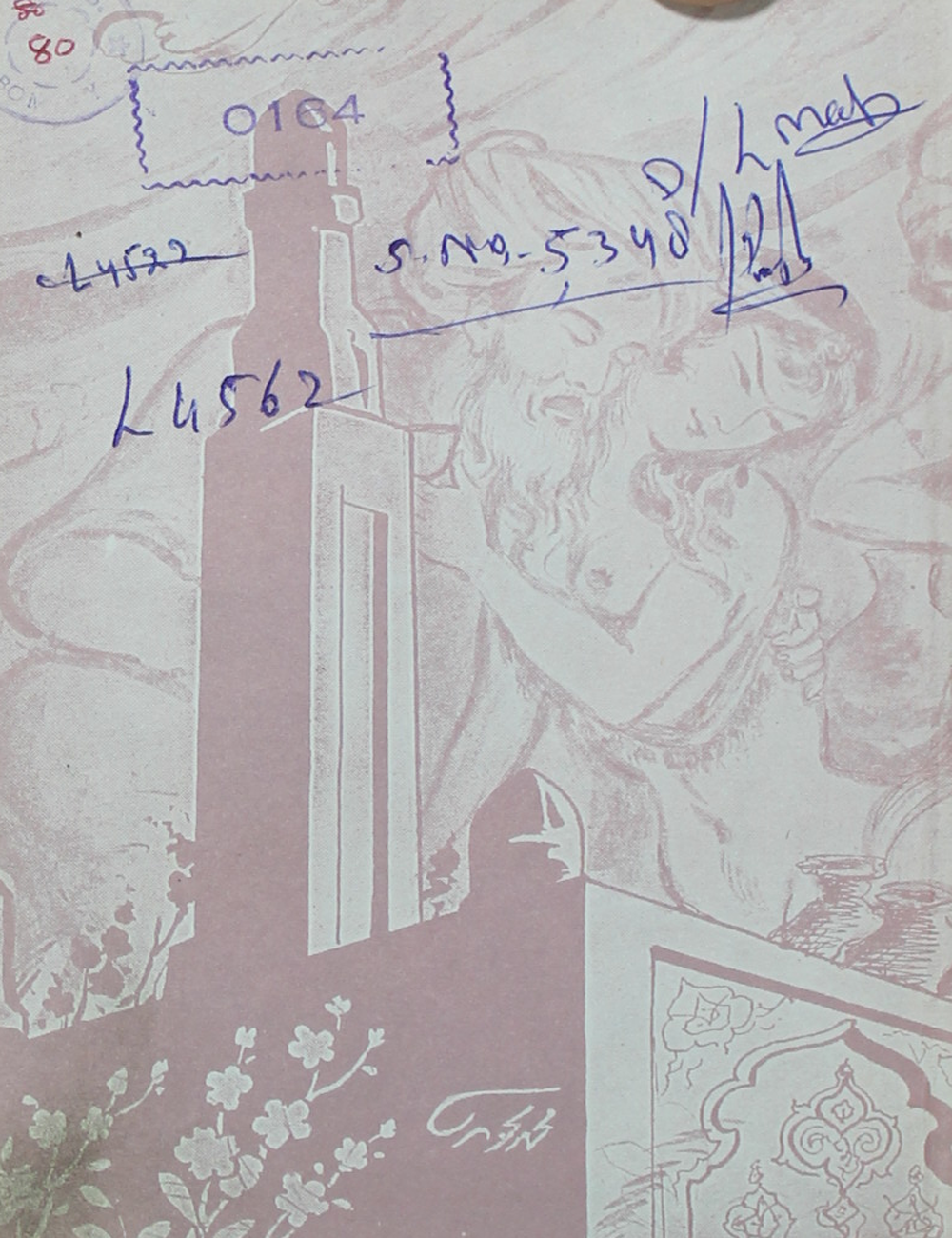






رُباعیّات

حکیم عمر خیّام نیشابوری

شامل

۲۰ تابلوی رنگین و ۸ تابلوی یک رنگ

بانضمام ۵۲ موتیف

باهتمام

محمّد تجویدی : اُستاد هنرهای زیبا

مقابله با صحیح ترین نسخ موجُود دنیا

بزبانهای

« فارسی . انگلیسی . آلمانی . فرانسه »

عمر خیام

چاپ اول تیرماه یکهزار و سیصد و سی و هشت ۱۳۳۸



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
تهران، ۲۵۳۵

چاپ و صحافی چاپخانهٔ سپهر، تهران

RUBAIAT OF KHAYYAM

تابلوها و تصاویر از : محمّد تجویدی

خطّ از : جواد شریفی

عمر خیام

دیباچه

تاکنون شرح حال زیادی از حکیم و فیلسوف بزرگ
عمر خیّام نیشابوری نوشته شده ولی من ترجیح میدهم که خوانندگان
عزیز و دوستان خیّام خودشان او را در هاله های نورانی
اشعارش جستجو نمایند زیرا بعقیدهٔ بزرگان علم و ادب نوشتن
و خواندن شرح حال شعرا و فلاسفه بجای اینکه آنها را در نظر
انسان بلند کند از قدر و عظمتشان میکاهد و آنها را از اوج و
مقامی که دارند پائین میآورد.

خصوصاً فکر میکنم که عمر خیام احتیاجی به معرّفی و شرح
حال ندارد چون آیا کسی هست که او را نشناسد. شعله های

RUBAIAT OF KHAYYAM

فروزان رُباعیات این نابغه نیشابوری جهانی را روشن
کرده و تا جهان باقی است راهنمای بشریت از قیود کهنه پرستی
و خودخواهی میباشد.
خیام که امروز بشریت آثارش را مانند ورق زر در گنجینهٔ حیات
خود محافظت میکند دارای چنان مرتبتی است که دست کلیهٔ
فلاسفهٔ جهان را از پشت بسته و تلألؤ افکارش در قالب
رباعیاتش چشم جهان معنی را خیره نموده است.
فیتز جرالد شاعر عالیقدر انگلیسی با همهٔ زبردستی خود چنانچه
باید نتوانست مفهوم عمیق فلسفهٔ خیام را در قالب زبان دیگری
بریزد درک رباعیات خیام در عین حال سادگی و روانی برای

عمر خیام

هرکس جز خود او نا آشنا و رازی ناگفتنی است و بهتر آنکه این حقهٔ سربمهر بقول «شاعر شیراز حافظ» از نااهلان پوشیده بماند.

عقاید مختلفی از طرف اهل تحقیق و دانشمندان دربارهٔ مکتب خیّام وجود دارد عدهٔ او را پیرو مسلک تناسخ دانسته و دستهٔ دیگر پیرو عقیدهٔ اپیکورش میدانند گروهی او را ملحد و بعضی او را مردی موحّد میشناسند. ولی بنظر من خیام هرچه باشد خیام است او در طیّ سنوات حیات خود بیک نهج فکر نکرده و در یک مرحله متوقّف نگردیده. خیّام برخلاف دیگر متفکّرین و فلاسفه توانست معمّای مرگ و حیات یا بقول شکسپیر To be or not To be

RUBAIAT OF KHAYYAM

را با آسانترین نحوی که موافق مذاق هرکس از عارف و

عامی موحد و ملحد باشد حل کند و با مرگ وحیات کنار بیاید.

بعقیدهٔ محققین و فلاسفه تنها متفکری که توانست روح بشر را

از عمیق ترین و هولناکترین دخمه های تاریک زندگی نجات

بخشد همانا خیام بزرگ بود - بنظر خیام کنار سبزه ها - زیر درختان

انگور - پرتو مهتاب - آهنگ چنگ - باران نمناک بهاری

دور از همهٔ زشتیها و جنجال و هیاهوی زندگی و تلاش برای

ادامهٔ حیات تنها پناهگاه درک فلسفه او میباشد.

خیام طبیعت را کور و کر و گردش شب و روزش را یکی

از اسرار خلقت میداند که تشکل اتومانیک ما را هم مانند دیگر

عمر خیام

موجودات میپروراند و دوباره بدل خاک میکشاند. میگوید آمدن و رفتن بدست من نیست چون اگر بدست من بود نمیآمدم و باز اگر باختیارم بود نمیرفتم.

گر آمدنم بمن بدی نامدمی   ور نیست شدن بمن بدی کی شدمی
آن به نبدی که اندرین دیر خراب   نه آمدمی نه بدمی نه شدمی

خیام از بهشت دنیا سخن میگوید و او را درون روح بشرها جستجو میکند، گلهای خندان. نسترن های سرخ بهار. بلبلان نالان. کشتزارهای سرسبز. نسیم بامدادی. مهتاب نورانی. مهرویان خوش الحان و سیمین تن. آهنگ دلنواز چنگ و سه تار. شراب قرمز. باران نمناک بهاری. اینها بهشت خیام است که بعقیده



او هرکس میتواند در پرتو آنها بهشتی برای خود بسازد و تا آخر عمر در زیر سایهٔ خنک این بهشت زندگی کند و لذت ببرد.

اساساً مثل اینکه او میخواسته در روی خرابه های کهنه و پوسیدهٔ این جهان پست و غم انگیز کاخ رفیع و باشکوهی برای خود و آیندگان بسازد.

خیام عقیده دارد اگر خوشبخت باشیم پس از مرگ ذرات بدن ما کوزهٔ شراب میشود که همیشه مست خواهد بود و یا بصورت گلی زیبا که هرساله از تخمش گلی زیباتر میروید و پرورش می‌یابد و زندگی مرموز و بی ارادهٔ را تعقیب میکند او در سبزه های چمن در گل لاله مجالس تفریح و رقص ذرات را می‌بیند همچنین در جام و کوزهٔ شراب.

عمر خیام

ذرات بدن مهرویان را که خاک شده اند مینگرد . میگوید

ما بین دو عدم قرار گرفته ایم سالها . ماهها . ساعتها . دقیقه ها

ثانیه ها میگذرد و ما را سوی نیستی ابدی میکشانند . آینده مجهول

و ترسناک است و گذشته هم جز رؤیائی بیش نیست .

خیام میگوید ساختمان مغز ما محدود و محکوم بزندگی در این جهانست

هیچکس باسرار خلقت پی نبرده و نمیبرد یا اساساً شاید اسراری نباشد

اگر هست در زندگی کوتاه ما تأثیری ندارد . فکر کنیم که نیستیم حالا که

هستیم پس خوش باشیم .

خیام اگر باده پرستی خوش باش   با سیم تنی اگر نشستی خوش باش

چون عاقبت کار جهان نیستی است   انگار که نیستی چو هستی خوش باش

RUBAIAT OF KHAYYAM

وانتقام خود را از این زندگی کوتاه بگیریم چون سایهٔ دور سر

ما میگردد و آن سایهٔ مرگ است پیش از آنکه در میان چنگال

بیرحم مرگ خورد و نابود شویم و بصورت ذرّه درآئیم روح خود را

پاک و صفای باطن را شاد نگهداریم چون زمان پس از

میلیونها سال ما را باین شکل و قالب درآورده بقول

مولانا جلال الدّین :

از جمادی مُردم و نامی شدم   وز نما مردم بحیوان سر زدم

پس از این موقعیّت استفاده کنیم چون کوزهٔ شراب

لبش را بلب ما میگذارد و در گوشمان میگوید منهم روزی مثل تو

بوده ام پس روح لطیف شراب را بنوش تا زندگی را فراموش

عمر خیام

کمی در میان غبار ذرات تن گذشتگان لذت ببر پیش

از آنکه ذرات بدن تو ترا به نیستی دعوت کند .

محمد تجویدی تهران ۱۴ خرداد ۱۳۳۸



RUBAIAT OF KHAYYAM

سخنی چند دربارهٔ این کتاب

خواننده عزیز: رباعیات حکیم عمر خیام تاکنون متجاوز از صدها بار بانواع مختلف و بزبانهای فارسی. انگلیسی. فرانسه. آلمانی. روسی. چینی. ایطالیائی. هندی. عربی. اردو. ارمنی چاپ و منتشر شده ومیتوان بجرأت گفت تاکنون هیچ کتابی درجهان باندازهٔ رباعیات خیام علاقمند و شیفتگانی نداشته است، رباعیاتی که دراین مجموعه بچاپ رسیده از روی قدیمترین و اصل ترین نسخ موجود استفاده شده وحتی الامکان سعی شده که از چاپ رباعیات مشکوک و کلمات مغلوط که در چاپهای بازاری فراوان بچشم میخورد و مربوط به عمر خیام

عمر خیام

نیست خودداری شود .

ضمناً خوانندگان محترم باید توجه داشته باشند که اشعار انگلیسی این مجموعه که بوسیلهٔ «فیتز جرالد» شاعر معروف انگلستان سروده شده اغلب از ۳ الی ۴ رباعی از خیام را ترکیب و در قالب زبان انگلیسی ریخته و بنا بذوق و درک خود این اشعار را سروده است . پس نباید انتظار داشت که رباعی انگلیسی کلمه بکلمه مطابق با اصل رباعی خیام باشد و با اینوصف قسمتی از معروفیت حکیم عمر خیام درجهان مرهون این شاعر عالیقدر انگلیسی است

نکته دیگر اینکه خوانندگان عزیز و علاقمندان هنر کم وبیش

RUBAIAT OF KHAYYAM

با آثار نقاشی من که تاکنون متجاوز از ۱۲ کتاب از آثار

واشعار شعرای بزرگ میباشد آشنائی دارند این پیوستگی

هنری راکه سالهاست با علاقمندی زیادی دنبال میکنم

ادامه خواهم داد منتها سعی من براین است که از سوژه های

فولکلور بیشتر استفاده نمایم واصالت سبک نقاشی ملی

ایران « مینیاتور » را به جدیدترین نحوی به هنر دوستان

بشناسانم .

آثاری که دراین مجموعه بچاپ رسیده همان شیوهٔ اصیل

مینیاتوراست . انتخاب سبک این تابلوها برای رباعیات

حکیم عمر خیام بیشتر ازاین جهت است که تا اندازهٔ هم زمان

عمر خیام

با تاریخ حیات او دارد . تزئین صفحات متن و پشت جلد از

عالیترین تذهیب کارهای دوران با عظمت صفویه استنساخ

گردیده و بالاخره سعی شده که از آخرین امکانات در تهیه چاپ

و تنظیم این کتاب استفاده شود . خطوط فارسی این مجموعه بوسیله

اُستاد هنرمند آقای جواد شریفی « ملک الخطاطین » که از هنرمندان

مسلم خط بشمار میروند برشتهٔ تحریر درآمده و گراورهای رنگین متن

بوسیلهٔ گراورسازی « پارس » که عیناً مطابق با اصل تابلوها

میباشد در چهار رنگ بوسیلهٔ متخصصین این فن تهیه شده در شرکت سهامی

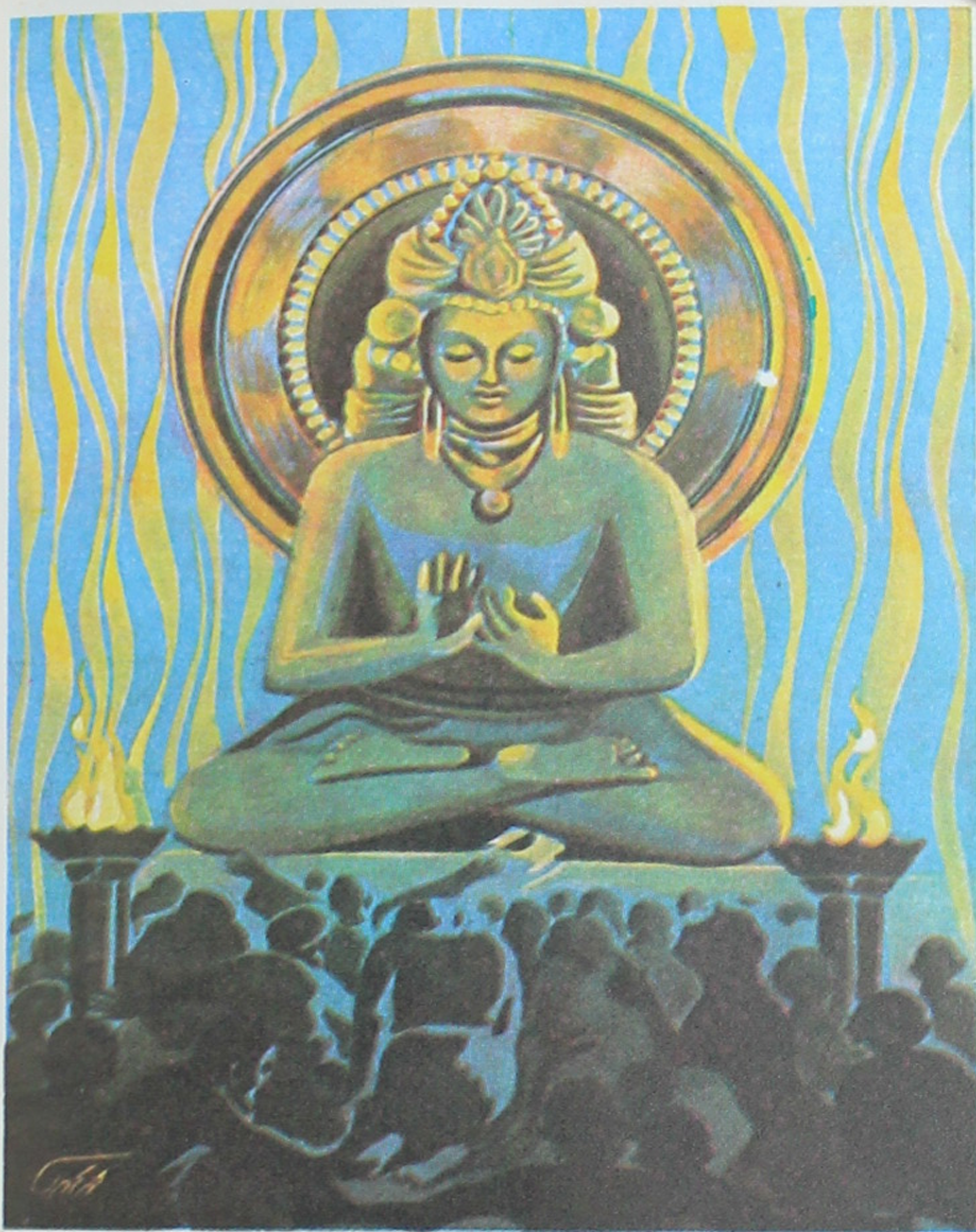
چاپ گوته بوسیلهٔ آقای « حسین گلگار » بزینت طبع آراسته گردیده و لازم

میداند که از همکاری صمیمانهٔ نامبردگان که رونق خاصی باین کتاب بخشیده‌اند سپاسگزاری

نماید .

محمّد تجویدی

RUBAIAT OF KHAYYAM





آمد سحری ندا ز میخانه ما
کای رند خراباتی دیوانه ما
برخیز که پر کنیم پیمانه ز می
زان پیش که پر کنند پیمانهٔ ما



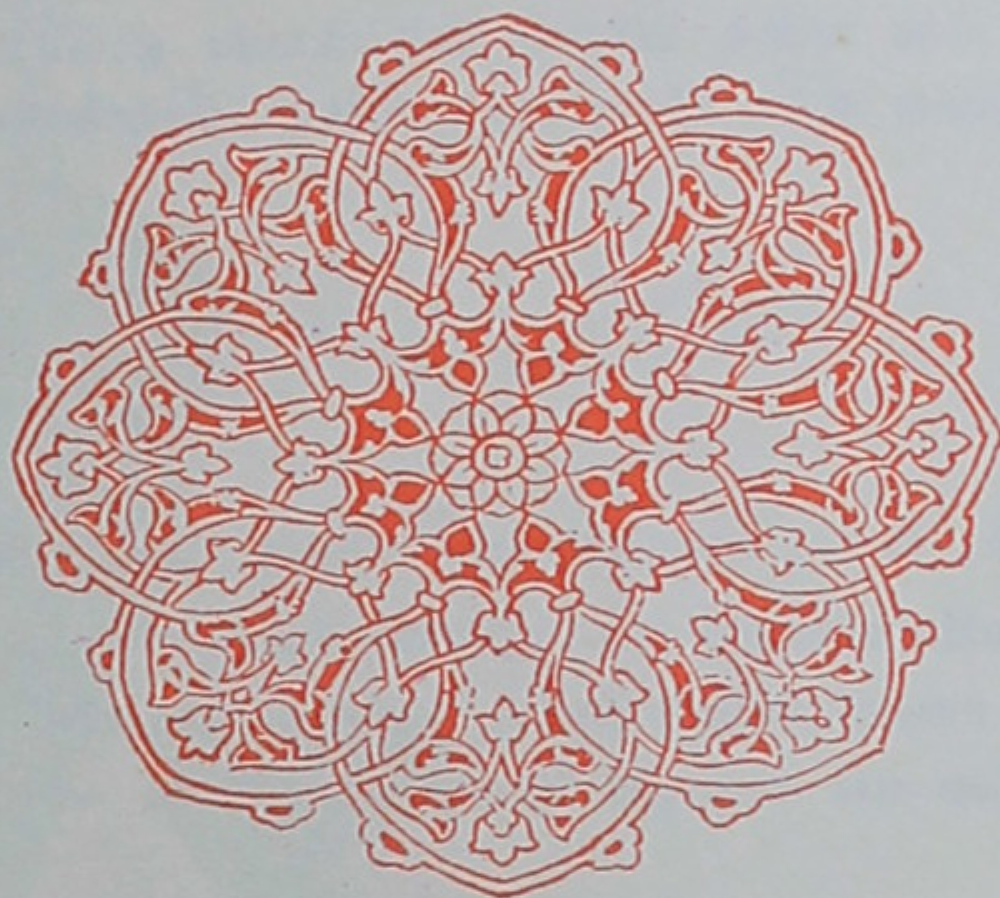
Dreaming when Dawn's Left Hand was in the Sky
I heard a Voice within The Tavern cry,
«Awake, my Little ones and fill the cup
Before Life's Liquor in its Cup be dry.»

FitzGerald

Eine Stimme scholl morgens zu mir aus der Schenke:
Steh' auf närr'scher Schwärmer' Dein Heil bedenke
Füll', ehe das mass unsres Schicksals gefüllt ist,
Bei uns noch das Mass mit edlem Getränke!

Dès l'aube, à la taverne une voix me convie
Disant: «FoHe nature au plaisir asservie,
Lève-toi, remplissons notre coupe de vin,
Avant qu'on ait rempli la coupe de la vie!»

چون بلبل مست راه در بستان یافت
روی گل و جام باده را خندان یافت
آمد بزبان حال در گوشم گفت
دریاب که عمر رفته را نتوان یافت





Irám indeed is gone with all its Rose,
And Jamshyd's Sev'n-ring'd Cup where one knows;
But still the Vine her ancient Ruby yields,
Aad still a Garden by the Water blows.

FitzGerald

Eine Nachtigall, die trunken zu dem Garten flog,
Wo ein Rosenkelch über den anderen sich bog,
Raunte ins Ohr mir : Erfasse das Glück
Des Lebens im Fluge : es kommt nicht zurück.

Nul ne peut nous montrer l'Eden avec ses roses
Ni la coupe de Djem oà l'en vit tant de choses.
Mais le vin dans le verre est comme du rubis,
Et les fleurs du jardin sont fraichement écloses.

گویند کسان بهشت با حور خوشست
من میگویم که آب انگور خوشست
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار
کآواز دهل شنیدن از دور خوشست



« How sweet is mortal Sovranty ! » think some :
Others - «How blest the Paradise to come !»
Ah, take the Cash in hand and waive the Rest :
Oh, the brave Music of a distant Drum !

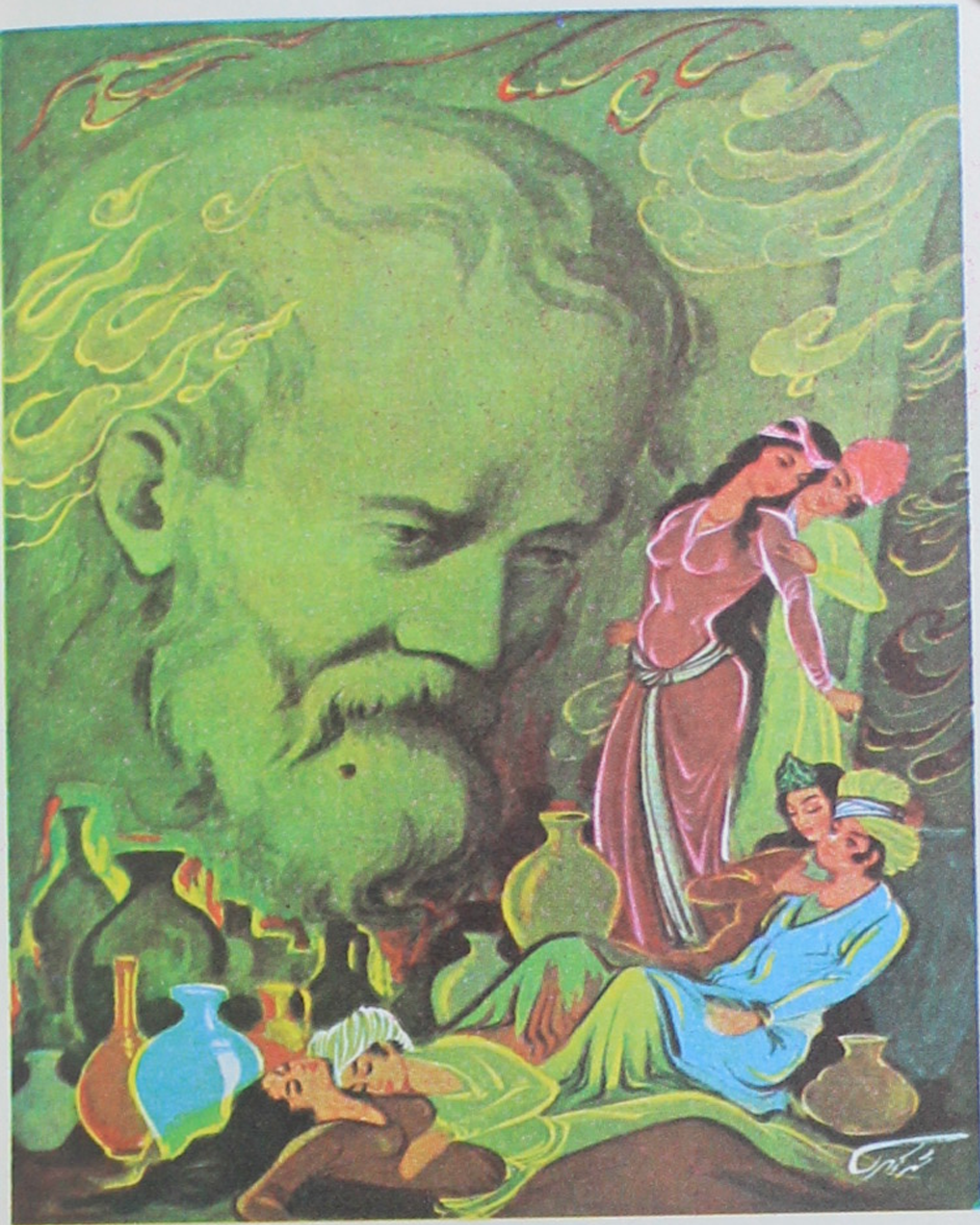
FitzGerald

Du sprichst mir von Huris, vom Paradiese,
Von Edens lusterfüllter goldner Wiese.
Geh, nimm den Pfennig hin und lass mich gehn-
Von ferne nur hört sich die Trommel schön.

on me dit : «Qu'elle est belle, une houri des Cieux.
Je dis moi, que le jus de la treille vaut mieux
Préfère le présent à ces bonnes promesses :
C'est de loin qu'un tambour parait mélodieux!

خیام اگر ز باده مستی خوشباش
با ماه رخی اگر نشستی خوشباش
چون عاقبت کار جهان نیستی است
انگار که نیستی چو هستی خوشباش





And if the Wine you drink, the Lip you press,
End in the Nothing all Things end in-Yes-
Then fancy while Thou art. Thou art but what
Thou shalt be - Nothing - Thou shalt not be less.

FitzGerald

Chajjam, solang du trunken bist von Wein, sei
glücklich -
Solang im Schosse dir ein Mägdelein, sei glüchlich-
Und da der Dinge Ende ist das Nichts,
So bilde, dass du nichts bist, stets dir ein ! sei
glücklich !

Khayyam ayant l'ivresse et point de'nnui-sois gai.
Près d'une exquise idole étant assis-ois gai
Tout devant aboutir au néant bans ce Monde
Dis-toi que tu n'es Plus; puisque tu vis-sois gai.

آنروز که توسن فلک زین کردند
وآرایش مشتری و پروین کردند
این بود نصیب ما ز دیوان قضا
ما را چه گنه قسمت ما این کردند



I tell Thee this - When, starting from the Goal
Over the shoulders af the flaming Foal
of Heav'n Parwin and Mushtari they flung,
In my predestin'd Plot of Dust and Soul

FitzGerald

Seit das Himmelsross läuft auf goldenen Pfaden,
Seit Jupiter leuchtet zusammt den Plejaden,
War unser Schicksal beschlossen im Himmelsrat,
Ist's unsre Schuld, wenn wir es machen zur Tat ?

Dès qu'au cheval bes cieux Dieu permit le départ,
Aprés l'avoir sellé de tant d'astres épars,
Il fixa d'un seul coup toutes nos destinées,
Où donc est mon péché, si telle était ma part ?

این قافلهٔ عمر عجب میگذرد
دریاب دمی که با طرب میگذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری
پیش آر پیاله را که شب میگذرد





One Moment in Annihilation's Waste,
One moment, of the Well of Life to taste-
The Stars are setting, and the Caravan
Starts for the dawn of Nothing—Oh make haste !

FitzGerald

Diese Lebenskarawane ist ein seltsamer Zug,
Drum hasche die flüchtige Freude im Elug !
Mach' Dir im künftigen Gram keine Sorgen,
Fülle das Glas, bald naht wieder der Morgen !

Vois fuir la oaravane étrange de nos jours
Prends garde ! ne perds pas ces doux moments si
courts !
Echanson, laisse donc nos misères futures ;
Donne la coupe, ailons ! la nuit passe ! au secours !

هر روز بر آنم که کنم شب توبه
از جام پیالهٔ لبالب توبه
اکنون که رسید وقت گل توبه کجاست
در موسم گل ز توبه یارب توبه



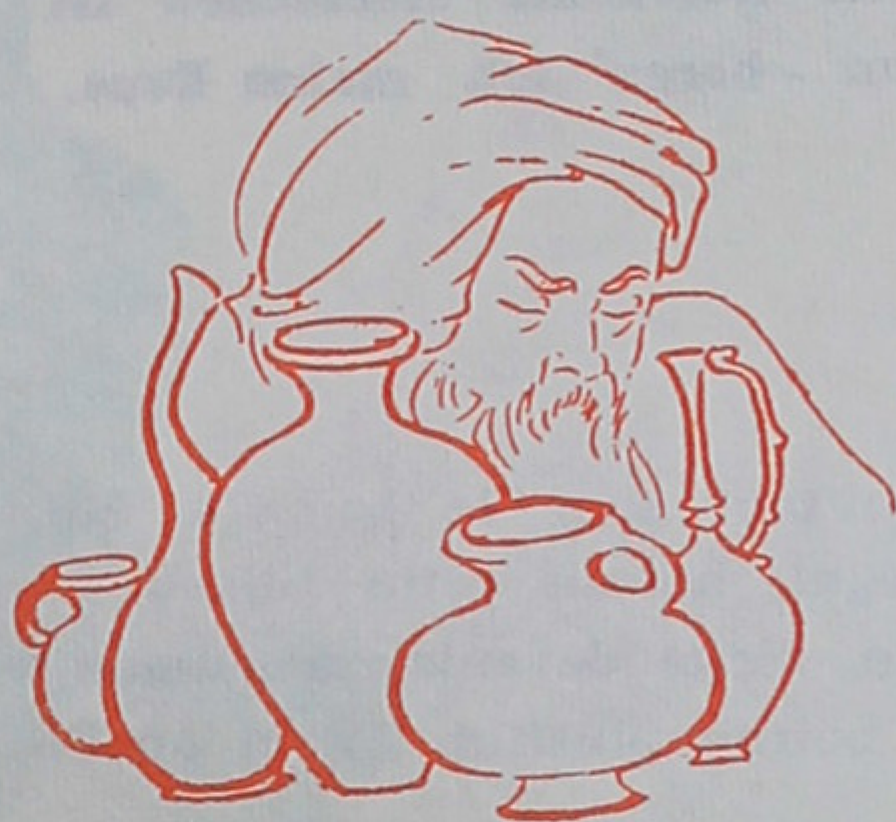
Come, fill the Cup, and in the Fire of Spring
The Winter Garment of Repentance fling :
The Bird of Time has but a little way
To fly-and Lo : the Bird is on the Wing.

FitzGerald

An jedem Tag nehm'ich mir vor aufs neue,
Dass ich das Trinken lasse und bereue ;
Doch nun voll Rosenduft erschienen ist
Der holde Lenz - bereu' ich meine Reue.

J'abandonnerai tout sauf le bon vin qui grise.
Tout m'est égal, hormis cette liqueur exquise.
Pourrais-je en vérité devenir musulman ?
Alors je ne boirais plus? ah ! non, quelle sottise !

سرمست بمیخانه گذر کردم دوش
پیری دیدم مست و سبوئی بر دوش
گفتم ز خدا شرم نداری ای پیر
گفتا کرم از خداست می نوش خموش





And lately, by the Favern Door agape,
Came stealing through the Dusk an Angel Shape,
Bearing a vessel on his Shoulder; and
He bid me taste of it; and' twas-the Grape!

FitzGerald

Als gestern mich mein Fuss ins Weinhaus trug
Sah einen trunknen Greis ich, den ich frug:
«Fürcht'st du dich nicht vor Gott? Er aber sprach
«Gott ist ja gnaedig, trink! du bist nicht klug.»

Hier au cabaret; je Rencontrai soudain
Un vieux qui sur son dos portait un pot tout plein.
Je lui dis: «O vieillard, songe à Dieu: quelle honte!»
Il répondit: « Espère en Dieu, va, bois bu vin! »

روزیست خوش و هوا نه گرمست و نه سرد
ابر از رخ گلزار همی شوید گرد
بلبل بزبان حال خود با گل زرد
فریاد همی زند که می باید خورد



And David's Lips are lock't; but in divine
High piping Pelevi, with « Wine! Wine! Wine!
Red Wine!» - the Nightingale cries to the Rose
That yellow Cheek of hers to incarnadine.

FitzGerald

Weder heiss noch kalt ist's heute, ein prächtiges
Wetter:
Frisch vom Regen gewaschen prangen Rosen-
kelche und Blätter
Und die Nachtigall scheint zu den gelben Blumen
zu singen:
Lasset auch Ihr von dem himmlischen Nass Euch
belebend durchdringen

Qu'il fait bon! point de froid ni de lourdes chaleurs.
Dans le parc, un nuage époussette les fleurs.
Et le rossignol dit aux pâles roses jaunes:
«Il faut boire du vin aux charmantes couleurs!»

ایدوست بیا تا غم فردا نخوریم
وین یکدم عمر را غنیمت شمریم
فردا که ازاین دیر کهن درگذریم
با هفتهزارسالگان همسفریم



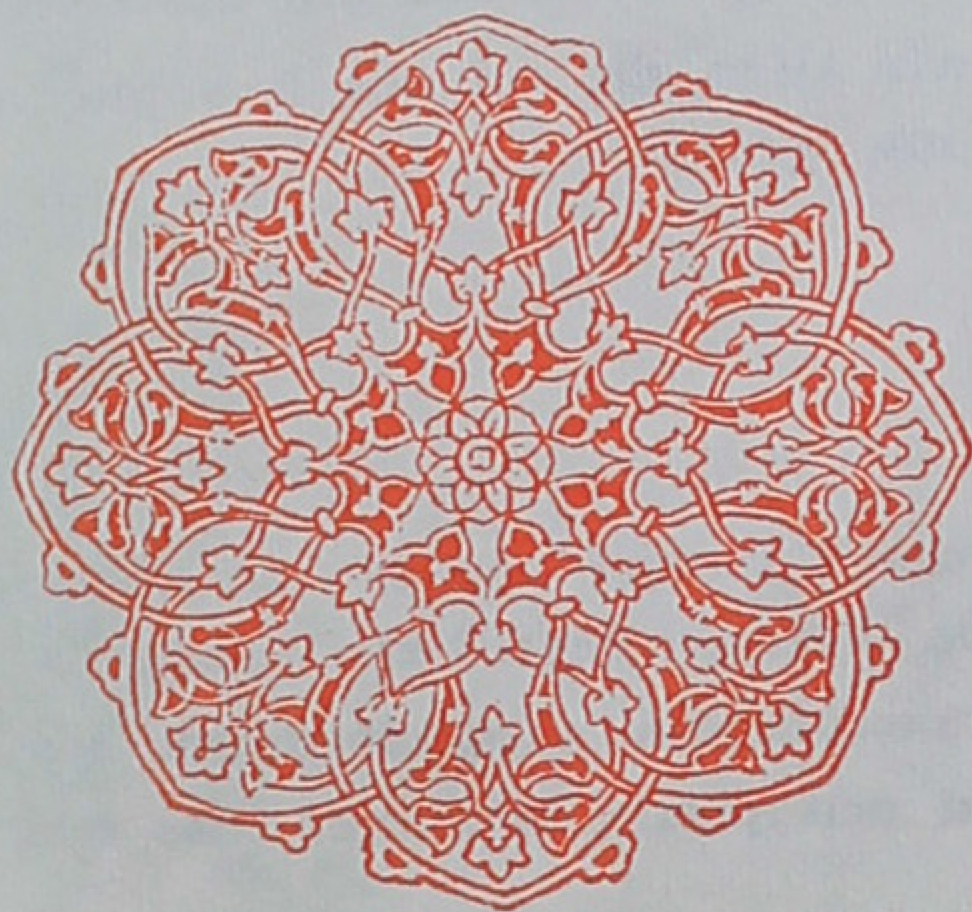
Ah! my Beloved, fill the Cup that clears
To-day of past Regrets and future Fears
To-morrow?–Why, To-morrow I may be
Myself with Yesterday's Sev'n Thousand Years.

FitzGerald

Komm, Freund, wir wollen nicht sorgen um morgen,
Wir halten als Beute das Gute von heute geborgen.
Verlassen wir morgen dann dies alte Gasthaus die Welt,
So werden wir Allen, die vor uns bewohnt dieses
Rathaus, gesellt.

Viens, laissons l'Avenir; laissons nos chagrins fous,
Jouissons du Présent fugitif et si doux!
Car bientôt nous devons suivre la même routs
Que ceux qui sont partis sept mille ans avant nous.

یک چند بکودکی باستاد شدیم
یک چند ز استادی خود شاد شدیم
پایان سخن شنو که مارا چه رسید
از خاک درآمدیم برباد شدیم



Myself when young did eagerly frequent
Doctor and Saint, and heard great Argument
About it and about; but evermore
Came out by the same Door as in I went.

FitzGerald

Zum Meister ging ich einst - das war die Jugendzeit-
Dann hab ich mich der eigenen Meisterschaft gefreut.
Und wolt ihr wissen, was davon das Ende ist ?
Den Staubgeborenen hat wie Staub der Wind zerstreut.

J'avais un maître alors que j'étais un enfant.
Puis je devins un maître et par là triomphant.
Mais écoute la fin : tout cela en somme
Un amas de poussière emporté par le vent

این کهنه رباط را که عالم نامست
وآرامگه ابلق صبح و شامست
بزمیست که واماندهٔ صد جمشیدست
قصریست که تکیه گاه صد بهرامست





Think, in this batter'd Carvanserai
Whose Doorways are alternate Night and Day,
How Sultán after Sultan with his Pomp
Abode his Hour or two, and went his way.

FitzGerald

Dies alte Karawanserai, genannt die Welt,
Bald nächtig dunkel, bald vom Tag erhellt,
Ist nur ein Rest von alten Herrlichkeiten,
Ein Grab von Königen, hochgerühmt vor Zeiten.

Qu'est-ce donc que ce Monde ? un sejour previsoire
Où sans cesse le jour succède à la nuit noire.
Cent rois comme Djamschid y Vinrent tour à tour,
On y vit cent Bahram mourir en pleine gloire.

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من
وین حل معما نه تو دانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو
چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من



There was a Door to which I found no Key .
There was a Veil past which I could not see .
Some little Talk awhile of ME and THEE
There seemed-and then no more of THEE and ME.

FitzGera

Das Rätsel dieser Welt löst weder Du noch ich,
Jene geheime Schrift liest weder Du noch ich.
Wir wüssten beide gern, was jener Schleier birgt,
Doch wenn der Schleier fällt, bist weder Du noch ic

Nous ignorons tous deux les secrets absolus,
Ces problèmes jamais ne seront résolus.
Il est bien question de nous derrière un voile;
Mais quand il tombera, nous n'existerons plus.

زان پیش که بر سرت شبیخون آرند
فرمای که تا بادهٔ گلگون آرند
تو زر نه‌ای غافل نادان که ترا
در خاک نهند و باز بیرون آرند



And those who husbanded the Golden Grain,
And those who flung it to the Winds like Rain,
Alike to no such aureate Earth are turn'd
As, buried once, Men want dug up again.

FitzGerald

Eh' Du ein Opfer wirst der pein des Lebens,
O Holde, trink den rosigen Wein des Lebens.
Der Thor nur glaubt, dass man wie Gold ihn nieder
In's Grab senkt und als Gold herauszieht wieder.

Avant que les chagrins viennent nous le défendre;
Apporte-moi du vin de couleur rose-tendre.
Et toi, tu n'es pas d'or, ignorant, ne crois pas
Qu'on te met dans la terre afin de te reprendre.

لب بر لب کوزه بردم از غایت آز
تا زو طلبم واسطهٔ عمر دراز
لب بر لب من نهاد و میگفت براز
می خور که بدین جهان نمی آئی باز





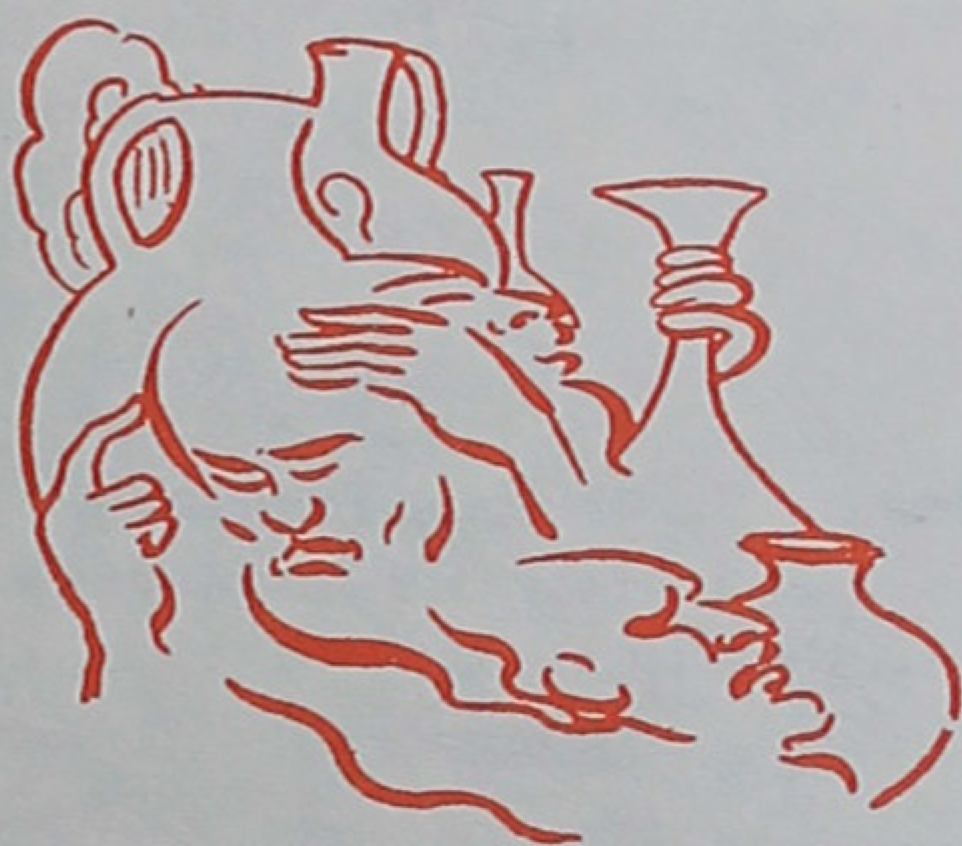
Then to this earthen Bowl did I adjourn
My Lip the secret Well of Life to learn.
And Lip to Lip it murmur'd - «While you live,
Drink ! - for once dead you never shall return»

FitzGerald

Ich führ' den Krug zum Mund, er soll mich lehren,
Wie dieses Leben länger möchte währen,
Und meine Lippen küssend flüstert er:
«Trink Wein! Du wirst zur Welt nicht wiederkehren.»

Vidant avidement la cruche, j'ai tenté
D'apprnndre les secrets de la longévité
Et la cruche m'a dit: «Bois donc du vin sans cesse.
Nul ne revient au Monde après l'avoir quitté.»

یاران موافق همه از دست شدند
در پای اجل یکان یکان پست شدند
خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر
دوری دو سه پیشتر ز ما مست شدند



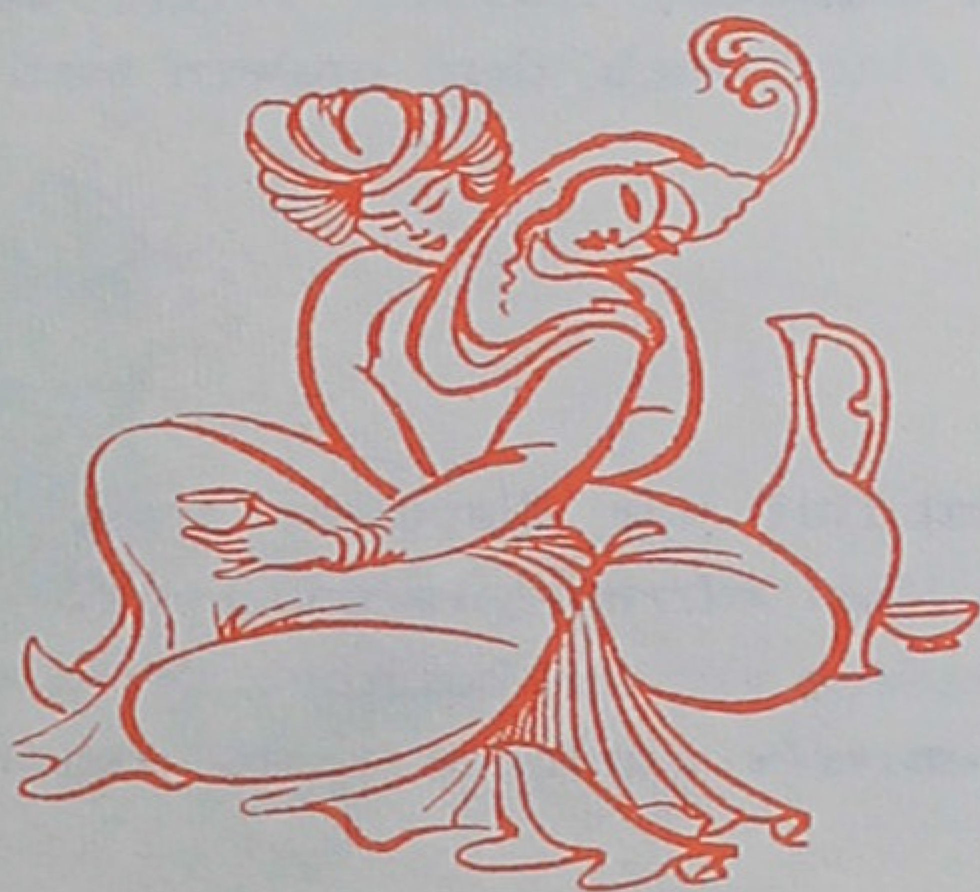
Lo! some we loved, the loveliest and the best
That Time and Fate of all their Vintage prest,
Have drunk their Cup a Round or two before
And one by one crept silently to Rest.

FitzGerald

Ja, alle Freunde, die zu Sang und Wort
Vor uns versammelt sich am trauten Ort
sowei, drei Runden, tranken ihren, Becher
Und gingen einer nach dem andern fort.

Nos amis ont fini par dispaître tous,
Ayant de la Mort affronté le courroux.
Buvant du même vin au banquet de la vie,
Ils se sout enivrés quelques tours avant nous.

تا زهره و مه در آسمان گشت پدید
بهتر ز می ناب کسی هیچ ندید
من در عجبم ز می‌فروشان کایشان
به زآنچه فروشند چه خواهند خرید



And much as Wine has play'd the Infidel,
And robb'd me of my Robe of Honour-well,
I often wonder what the Vintners buy
One half so precious as the Goods they sell.

FitzGerald

Seit der Mond und Venus am Himmel steh'n,
Ward, auf Erden nicht Edleres als Wein gesehn,
Der weinhandler ist ein erstaunlicher Mann,
Da er Bessres verkauft als er kaufen kann.

Depuis le jour où Dieu créa le Firmament,
Vit on rien de plux que le bon vin vraiment ?
Voir un marchand de vin, quelle étonnante chose !
Qu'achète-il qui soit meilleur que ce qu'il vend?

مگذار که غصه در کنارت گیرد
واندوه ملال روزگارت گیرد
مگذار کتاب و لب جوی و لب کشت
زان پیش که خاک در کنارت گیرد





Ah, make the most of what we yet may spend,
Before we too into the Dust Descend;
Dust into Dust, and under to lie,
Sans Wine, sans Song, sans Singer and – sans End !

FitzGerald

Mit Weltschmerz Deine Seele plage nicht !
Um das, was einmal hin ist, klage nicht !
An Wein und süssen Lippen lab dein Herz,
Und in den Wind dein Leben schlage nicht !

Ne laisse pas l'ennui te rendre la vie amère,
Evite du chagrin le mal qu'il peut te faire:
Des lèvres de l'aimée et d'un livre et d'un pré
Prends donc ta part avant dêtre pris par la terre.

قومی متفکّرند اندر رهِ دین
قومی متحیّرند در شکّ و یقین
میترسم از آنکه بانگ آید زکمین
کای بیخبران راه نه آنست و نه این



Alike those who for TO-DAY prepare,
And those that after a TO-MORROW stare,
A Muezzin from the Tower of Darkness cries
«Fools ! your Reward is neither Here nor There.»

FitzGerald

Viele Menschen grübeln über Glauben und Sitte,
Zwischen Zweifel une Gewissheit stehn viele in
der Mitte.
Unversehens ruft Einer aus dem Hinterhalt her:
Ihr Thoren, der rechte Weg ist nicht dieser noch der!

D'acucuns cherchent en vain à définir la Foi;
Et d'autres, pris de doute, ont l'âme en désarroi.
Mais soudain va surgir un messager céleste
Disant : Pourquoi ces deux fausses routes, pourquoi ?

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
برداشتمی من این فلک را ز میان
از نو فلک دگر چنان ساختمی
کازاده بکام دل رسیدی آسان



Ah Love! could thou and I with Fate conspire
To grasp this sorry Scheme of Things entire!
Would not we shatter it to bits-and then
Re - mould it nearer to the Heart's Desire !

FitzGerald

Könnt ich walten wie Gott im Himmelszelt·
Ich hät'es schon längst auf den Kopf gestellt,
Um ein andres zu bauen, wie ich es verstehe,
Welches ganz nach den Wünschen der Menschen
sich drehe.

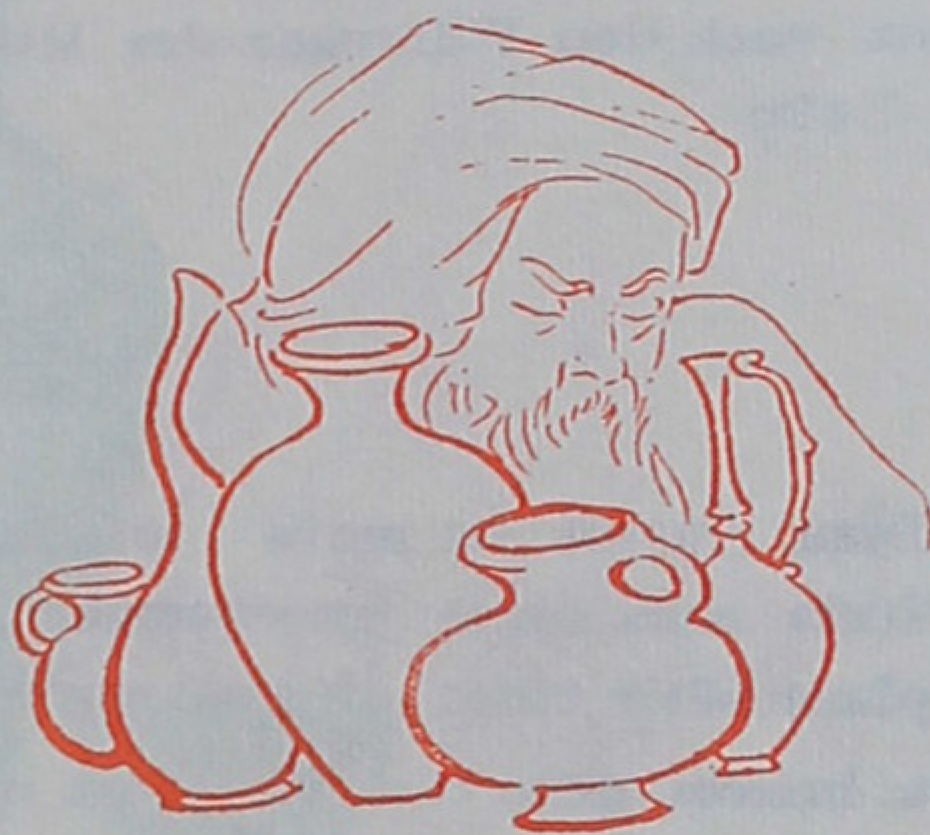
Si, comme Dieu, j'avais en main le Firmament
Je le démolirais sans doute promptement,
Pour à sa place bâtir enfin un nouveau Monde,
Où pour les braves gens tout viendrait aisément.

جاییست که عقل آفرین میزندش

صد بوسه ز مهر بر جبین میزندش

این کوزه گر دهر چنین جام لطیف

میسازد و باز بر زمین میزندش





That ev'n my buried Ashes such a Snare
Of Perfume shall fling up into the Air.
As not a True Believer passing by
But shall be overtaken unaware.

FitzGerald

So will ich berauscht sein von geistiger Labe,
Dass der Wohlgeruch mich überlebt im Grabe,
Und nur Halbberauschte an meiner Gruft
Ganz trunken hinsinken, berauscht vom Duft.

Je boirai tant et tant qu'une odeur de vins forts
Sortira da la tombe oû dormira mon corps.
Et que les gens passant tout près du cimetiére,
S'ils sont à peine gris, tomberont ivres-morts.

هنگام صَبوح ای صنم فرخ پی
برساز ترانهٔ و پیش آور می
کافکند بخاک صدهزاران جم و کی
این آمدن تیرمه و رفتن دی



For «Is» and «Is not» though with Rule and Line.
And «Up-and-Down» without I could define.
I yet in all I only cared to know,
Was never deep in anything but—wine.

FitzGerald

wie lange willst Du noch leben,
In selbstvergötterndem Streben Streben
Im Wahn, es müsse Deine Pflicht sein, und Nichtsein?
Den Grund zu suchen von Sein und Nichtsein?
Trink wein ! Ein Leben das eilt zum Tod,
Folgt nur dem einen klugen Gebot,
Sich glücklich bis an's Ende zu bringen.
Mit wein und sonstigen guten Dingen.

Il n'est dans l'Univers rien que je ne connaisse.
Je vois même le fond de plus d'une prouesse.
Hé bien, Puisse-je, ami, perdre mon savoir
Si je sais un état au dessus de l'ivresse !

چندان بخورم شراب کاین بوی شراب

آید ز تراب چون روم زیر تراب

گر بر سر قبر من رسد مخموری

از بوی شراب من شود مست و خراب



And, as the Cock crew, those who stood before
The Tavern shouted - « Open then the Door.
You know how little while we have to stay,
And, once departed, may return no more.»

FitzGerald

Geliebte, sieh ! der Morgen kommt herbei:
Bring Wein und sing ein Lied zu der Schalmei !
Denn dieser Monde Flug von Tir zu Dei
Liess sterben hundert tausend Dscham und Kei .

Echanson , le temps passe, écoute mon conseil :
Mets-moi donc dans la main un bol de vin vermeil.
Débouche la bouteille, allons, voici l'aurore !
Hâte - toi, cher, avant que vienne le soleil.

گر آمدنم بمن بدی نامدمی
ور نیست شدن بمن بدی کی شدمی
آن به نبدی که اندرین دیر خراب
نه آمدمی نه بدمی نه شدمی





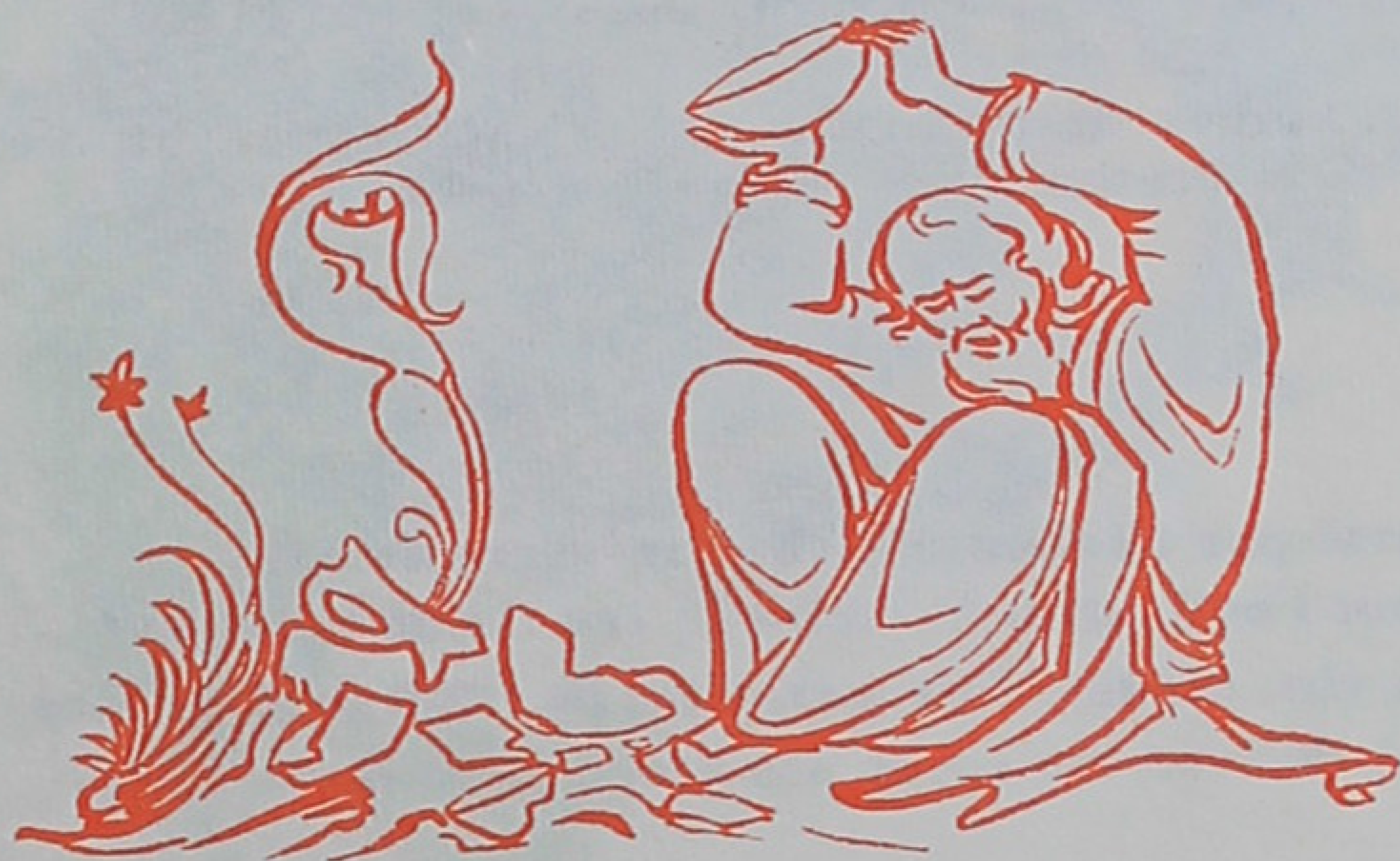
Indeed, the Idols I have loved so long
Have done my Credit in Men's Eye much Wrong:
Have drown'd my Honour in a shallow Cup,
And sold my Reputation for a Song.

FitzGerald

Zu Fasten fühlt' ich und zu Gebet mich jüngst gedrängt und dachte : viel'eicht
Wird nun das ewige Heil von mir, nach dem ich seit lang mich gesehnt, erreicht;
Allein ein Windhauch hat das Gebet alsbald Mir auf den Lippen verweht.
Ein halber weinschluck, eh'ich's îch's gedacht, mein Fasten all zu nichte gemacht.

Versé par l'échanson, chaque verre de vin,
Dans l'oeil brûlant éteint le feu de tout chagrin
Du vin, dis-tu? Mais non, c'est de l'eau de Jouvence
Qui délivre ton coeur des maux dont il est plein.

ترکیب پیاله که در هم پیوست
شکستن آن روا کجا دارد مست
چندین سر و پای نازنین از سر دست
بر مهر که پیوست و بکین که شکست



Another said-«Why, ne'er a peevish Boy
Would break the Bowl from Which he drank in Joy.
Shall He that made the Vessel in pure Love
And Fancy, in an after Rage destroy?»

FitzGerald

Wer schuf in Liebesglut das Mestersstück,
Der Augen, Arme, heisser Busen Glück?
Und wessen Hand führt dann in wildem Hasse
Die eigne Schöpfung in das Nichts zurück?

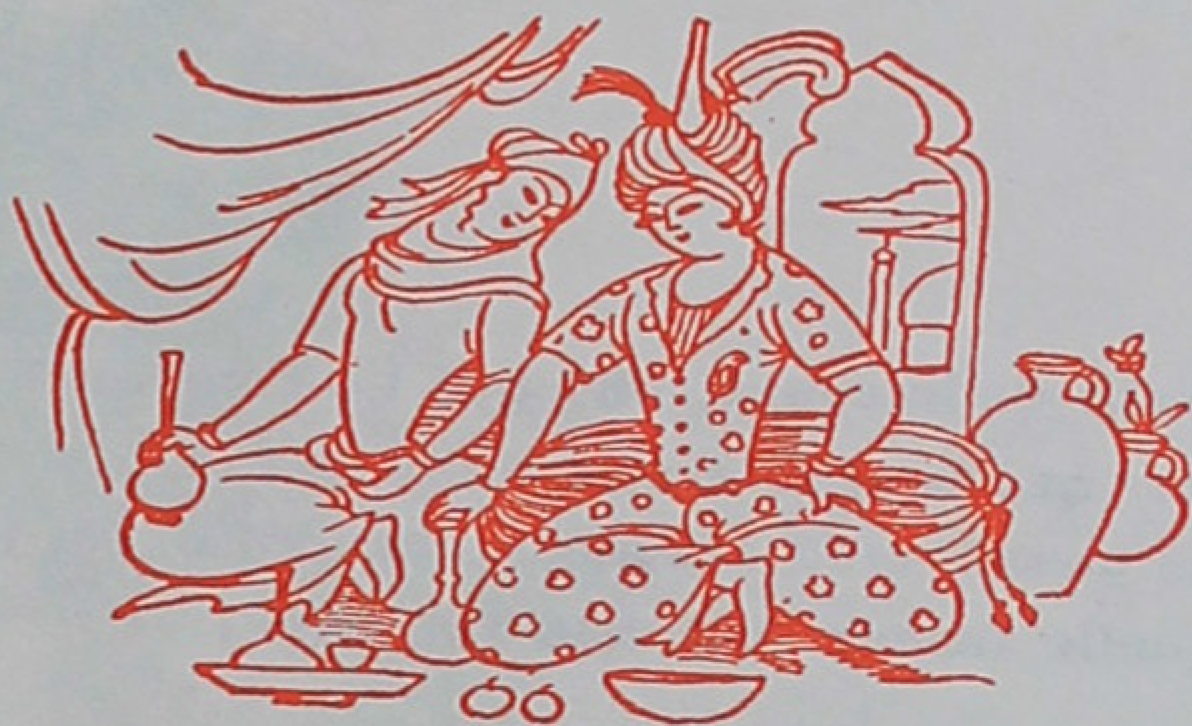
Beau dessin de la coupe, oh! qui t'a composé?
A t'effacer qui peut se croire autorisé?
Las! quel amour créa ces pieds, ces mains, ces têtes,
Et par quelle fureur tout cela fut brisé!

نیکی و بدی که در نهاد بشر است

شادی و غمی که در قضا و قدر است

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل

چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است





And that inverted Bowl we call The Sky,
Whereunder crawling coopt we live and die,
Lift not thy hands to it for help-for it
Rolls impotently on as Thou or I.

FitzGerald

Glaubt nicht, das alles vom Himmel bestimmt,
Was Gutes und Böses im Menschen glimmt,
Was das Herz betrübt und das Herz erhellt,
Je nachdem es dem launischen Schicksal gefällt
Das Himmelsrad kreist ohne Ruh
Und ist weit schlimmer daran als Du
Im Wirrsal und Getriebe
Auf der Bahn der ewigen Liebe.

Ni les actes - mauvais ou bons - du genre humain,
Ni le bien, ni le mal que nous fait le Destin.
Ne nous viennent du Ciel, car le Ciel est lui.même
Plus impuissant que nous à trouver son chemin.

با تو بخرابات اگر گویم راز

به زانکه بمحراب کنم راز و نیاز

ای اول و ای آخر خلقان همه تو

خواهی تو مرا بسوز و خواهی بنواز



And this I know; whether the one True Light,
Kindle to Love, or Wrath consume me quite,
One glimpse of it within the Tavern caught
Better than in the Temple lost outright.

FitzGerald

Ich mag lieber mit Dir sein in der Schenke,
Um Dir alles zu sagen, was ich denke,
Als ohne Dich vor die Kanzel treten,
In gedankenlosen Worten zu beten
Ja, Du Schöpfer aller Dinge
Im kreisenden Weltenringe
So will ich leben und sterben
Zum Segen oder Verderben!

Je peux, dans la taverne, à Toi me aonfier,
Mieux qu'en allant, dans le Mehrab prier.
O Toi, commencement et fin de tous les êtres.
A toi de me brûler ou donne gracier.

گویند بهشت و حورعین خواهد بود
آنجا می ناب و انگبین خواهد بود
گر ما می و معشوق گزیدیم چه باک
چون عاقبت کار همین خواهد بود





Said one - «Folks of a surly Tapster tell,
And daub his Visage with the Smoke of Hell;
They talk of some strict Testing of us-Pish!
He's a Good Fellow, and, 'twill all be well.»

FitzGerald

Am jüngsten Tag weckt uns der prüfung Horn.
Und der geliebte Freund erglüht im Zorn,
Doch muss sich alles noch zum Guten kehren.
Denn reine Güte ist des Guten Born.

On dit qu'au jour dernier, en causant avec nous,
Dieu, cet ami chéri, va se mettre en courroux,
Il ne peut qu'être bon, le Bon par excellence,
Ne t'inquiète donc pas, il nous sera très doux.

دارنده چو ترکیب طبایع آراست
از بهر چه او فکندش اندر کم و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود
ور نیک نیامد این صور عیب کراست



None answer'd this, but after Silence spake
A Vessel of a more ungainly Make:
«They sneer at me for leaning all awry;
What did the Hand then of the potter shake?»

FitzGerald

Als du das Leben schufst, schufst du das Sterben.
Die eig'nen Werke weihst du dem Verderben.
Wenn schlecht dein dein werk war, sprich, wen trifft
die Schuld?
Und war es gut, warum schlägst du's in Scherben?

Après avoir sculpté les êtres, mains divines.
Pourquoi donc brisez-vous ces pauvres figurines?
Sont-elles sans défaut? Pourquoi donc les casser
Est-ce leur faute enfin d'être pas assez fines?

این چرخ و فلک که ما دراو حیرانیم
فانوس خیال ازاو مثالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس
ما چون صوریم کاندرو گردانیم



For in an and out, above, about, below,
'Tis nothing but a Magie Shadow-show,
Play'd in a Box whose Candle is the Sun,
Round which we Phantom Figures come and go.

FitzGerald

Dieses Weltall .mit dem wir uns schwindelnd drehen,
Ist wie eine Laterne anzusehen,
Drin die Sonne als Licht brennt, in bunten Reigen,
Uns Trugbilder - unseresgleichen - zu zeigen.

Cet Univers, où seul le vertige gouverne,
Rappelle en vérité la magique lantern.
La lanterne est ce Monde et Phébus le foyer;
Les hommes des dessins qu' un grand effroi, consterne.

گل گفت که من یوسف مصر چمنم

یاقوت گرانمایهٔ پرزر دهنم

گفتم چو تو یوسفی نشانی بنمای

گفتا که بخون غرقه نگر پیرهنم



Look at the Rose that blows about us-«Lo,
Laughing,» she says, «into the World I blow:
At once the silken Tassel of my purse
Tear, and its Treasure on the Garden throw.»

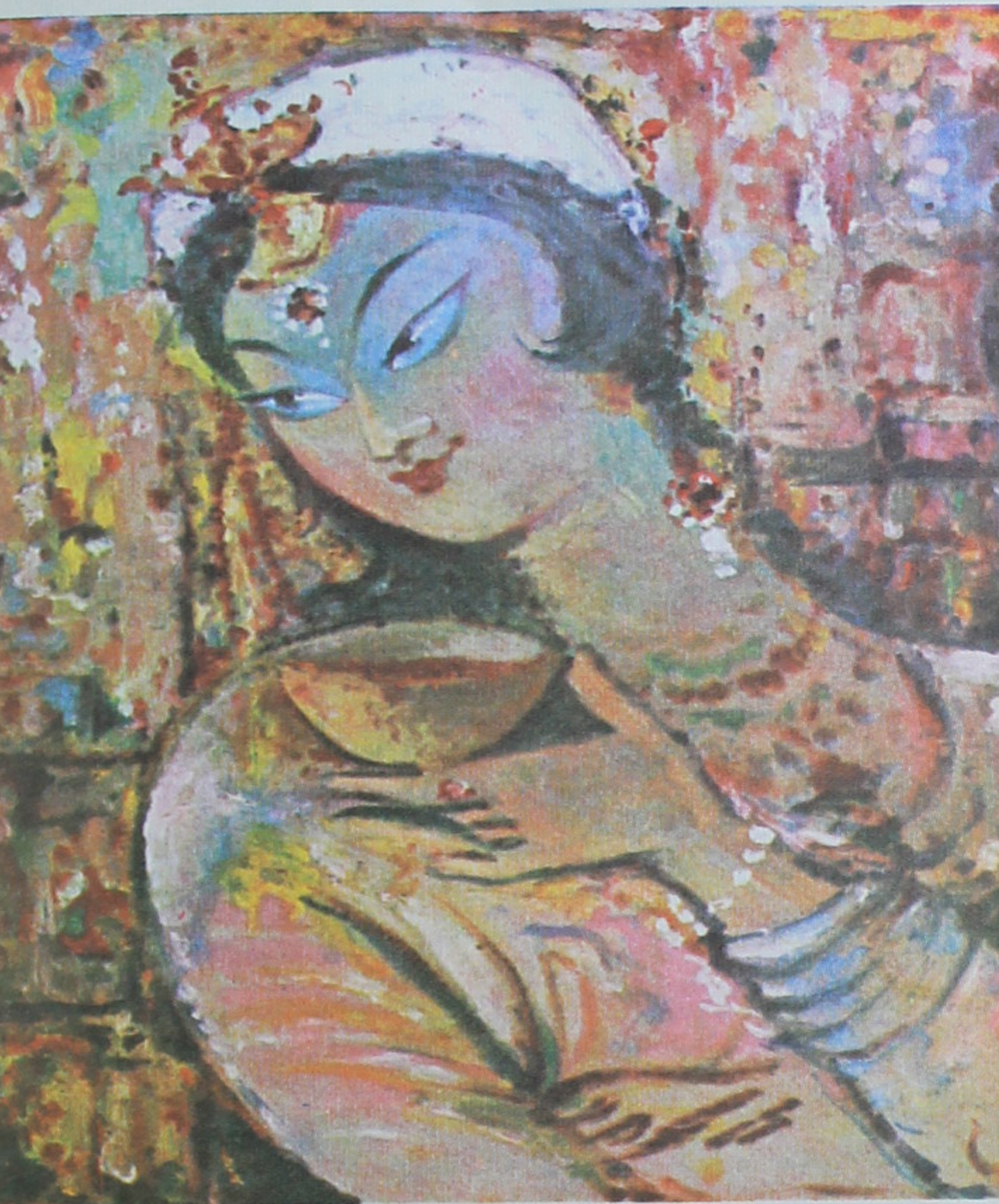
FitzGerald

Hor', was die Rosenhecke flüstert: - Schau
Wie lieblich blüh' ich auf im Morgenblau!
Leer meine Borse aus und überschütte
Mit lauterm Gold dem Garten Wie mit Tau!-

Près d'un minois Plus frais qu'une rose au matin,
Garde en ses mains la rose et la coupe de vin.
Avant que, telle au vent la corolle des roses,
Tes jours, au vent de mort, soient emportés soudain

آورد باضطرابم اوّل بوجُود
جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم باکراه و ندانیم چه بود
زین آمدن و ماندن و رفتن مقصُود





Into this universe, and, why not knowing,
Nor whence, like water willy-nilly flowing:
And out of it, as wind along the Waste,
I know not whither, willy-nilly blowing.

FitzGerald

was hat es Dir genützt, dass ich gekommen?
was hilft, s Dir, wenn Du einst mich fortgenommen?
Ach, keines Menschen Ohr hat je vernommen,
Wozu von hier wir gehn, wozu hierher wir gekommen.

Je suis venu; le Monde en fut-il moins mauvaisi?
Mon départ double - t - il Sa gloire? Je ne sais,
Mes oreilles jamais n'ont appris de personne
Pourquoi j'étais venu, ni pourquoi je m'en vais.

در دایرهٔ سپهر ناپیدا غور
می نوش بخوشدلی که دورست بدور
نوبت چو بدور تو رسد آه مکن
جامیست که جمله را چشانند بزور



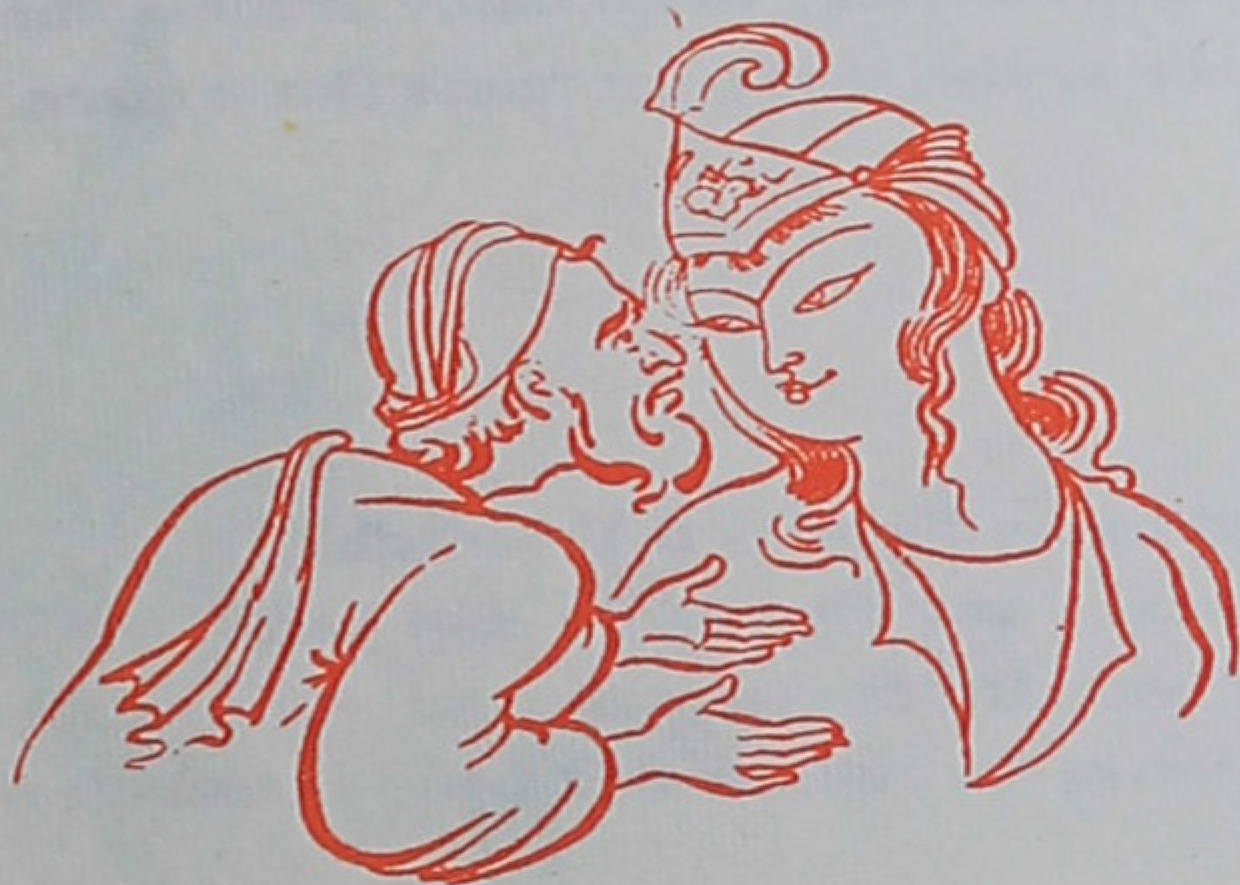
While the Rose blows along the River Brink,
With old Khayyám the Ruby Vintage drink:
And when the Angel with his darker Draught
Draws up to thee-take that, and do not shrink.

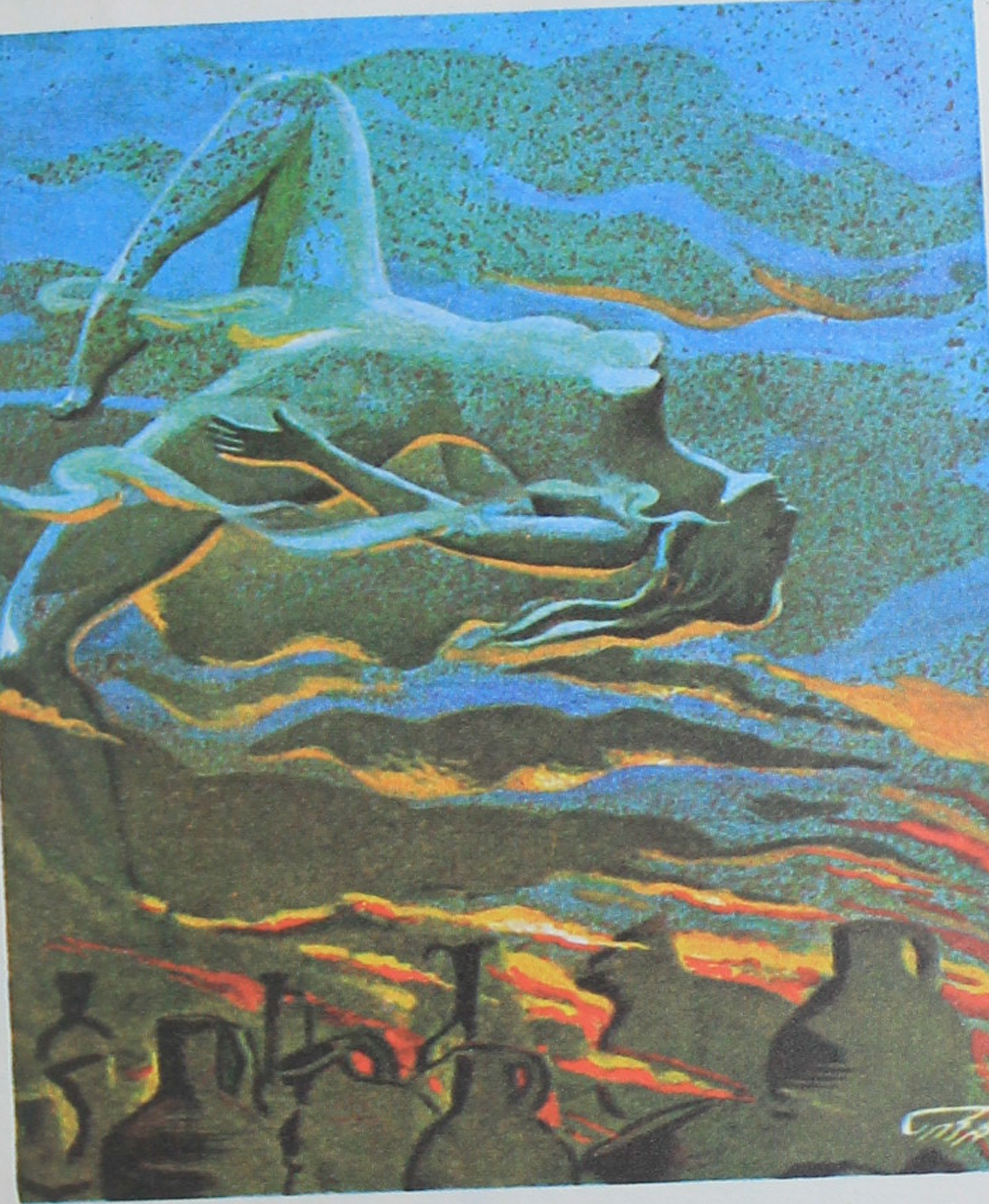
FitzGerald

In jener Nacht, wo keine sterne blinken,
Wo keines Auswegs Hoffnungsstrahlen winken,
Schrickt nicht zurück, wenn deine Reihe kommt!
Der Becher kreist, und jeder muss ihn trinken.

Dans l' immense Univers à l' invisible Pôle,
Bois gaîment : car chacun du mal verra la geôle:
Et quand viendra ton tour de souffrir, reste calme:
C'est un verre òu chacun doit boire à tour de rôle

بر رهگذرم هزار جا دام نهی
گویی که بگیرمت اگر گام نهی
یک ذره ز حکم تو جهان خالی نیست
حکم تو کنی و عاصیم نام نهی





Oh Thou who didst with Pitfall and with Gin
Beset the Road I was to wander in,
Thou wilt not with Predestination round
Enmesh me, and impute my Fall to Sin ?

FitzGerald

Von allen Seiten hast Du uns mit Schlingen bedroht
Und sprichst : wer hineinfällt, den trifft der Tod.
Du suchst selbst uns verlockende Fallen zu stellen
Und strafst dann, wen sie verlockt. als Rebellen.

Tu mets dans tous les coins une embûche cruelle,
Seigneur, et tu nous dis Malheur à l' infidèle!
Tu tends le piège et puis quiconque y met les pieds
Tu le prends dès qu'il tombe, en le nommant Rebelle!

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست
تاریک دلم نور و صفای تو کجاست
بر من تو بهشت ار بطاعت بخشی
این مزد بود لطف و عطای تو کجاست



Oh, Thou who Man of baser Earth didst make,
And who with Eden didst devise the Snake;
For all the Sin wherewith the Face of Man
Is blacken'd, Man's Forgiveness-and take !

FitzGerald

O Du, der aller Menschen Gedanken und Herzen geprüft,
Und Jeglichen wieder erhebt, der durch Schmerzen geprüft;
Dass Du Erhebung auch mir, ver in Sunden gefallen, gewährst
Fleh ! ich Dich an, o Herr ! wie Du sie allen gewährst.

Je suis rebelle; où donc est ton autorité ?
J'ai la nuit dans le coeur, où donc est ta clarté ?
Si tu donnes l'Eden pour notre obéissance ,
Ce n'est là qu'un salaire, oú douc est ta bonté ?

ای دل همه اسباب جهان خواسته گیر
باغ طربت به سبزه آراسته گیر
وآنگاه بر آن سبزه شبی چون شبنم
بنشسته و بامداد برخاسته گیر





The Worldly Hope men set their Hearts upon
Turns Ashes-or it prospers; and anon,
Like Snow upon the Desert's dusty Face
Lighting a little Hour or two — is gone.

FitzGerald

Denk, all' Dein Hoffen fände auch ein Ziel,
Der Freude Garten böte Dir so viel,
Dass du in seinem Grün, dich selig dünkst —
Doch wenn der Morgen, graut, ist aus das Spiel!

Ce Monde et son contenu mettons que tu les as
Avec les beaux joyaux des trèsors d'ici-bas.
Sur ces trésors, pareil à la neige sur terre,
Tu t'assiéras deux jours, puis, tu disparaîtras.

می خور که ز دل کثرت و قلّت ببرد

و اندیشه هفتاد و دو ملّت ببرد

پرهیز مکن ز کیمیائی که از او

یک جرعه خوری هزار علّت ببرد



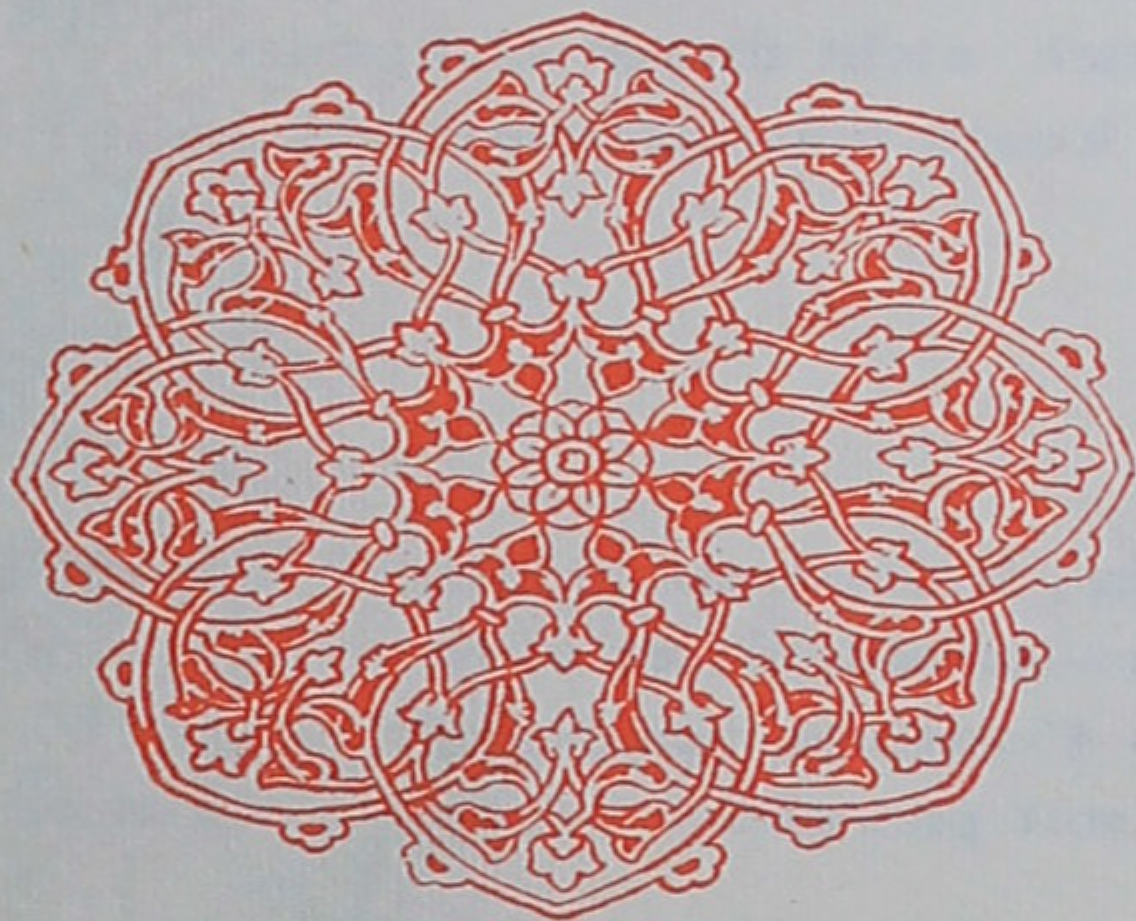
The Grape that can with Logic absolute
The Two - and - Seventy jarring Sects confute:
The subtle Alchemist that in a Trice
Life's leaden Metal into Gold transmute.

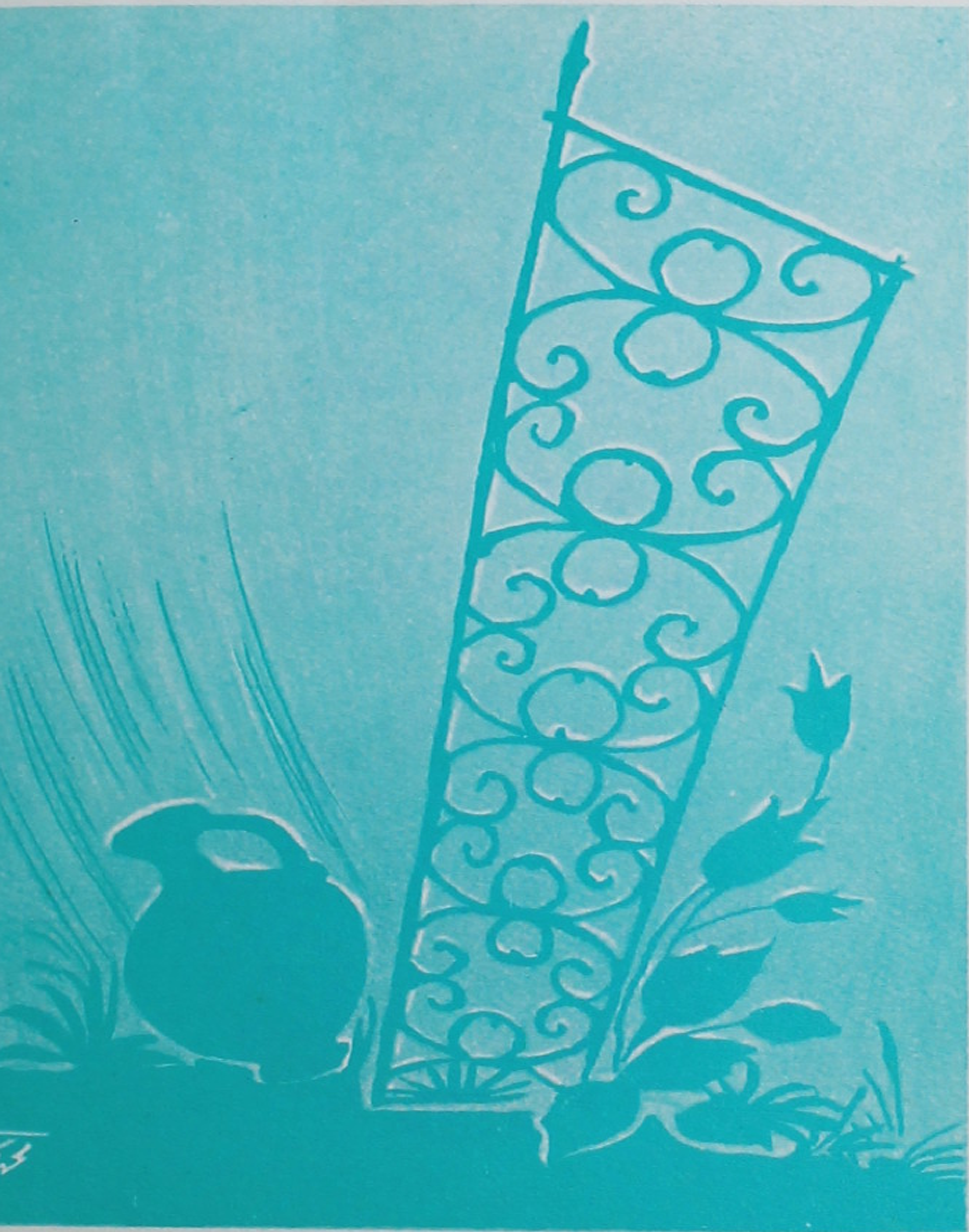
FitzGerald

Trink Wein, um Deines Herzens Unruh zu bändigen.
Und den Streit der zwei und siebzig Secten zu endigen
Enthalte Dich nicht dieser Alchymie:
Mit einem Kruge tausend Gebrechen heilt sie.

Bois du vin , il soustrait le coeur à bien des peines,
Comme aux-soixante-douze ordres, avec leurs haines.
Allons, ne t'abstiens pas d'un élixir pareil ,
Dont tant soit peu guérit les maux par centaines.

زنهار ز جام می مراقوت کنید
وین چهرهٔ کهربا چو یاقوت کنید
چون مرده شوم بباده شوئید مرا
وز چوب رزم تختهٔ تابوت کنید





Ah, with the Grape my fading Life provide.
And wash my Body whence the life has died,
And in a Windingsheet of Vine-leaf wrapt,
So bury me by some sweet Garden-side

FitzGerald

O teure Genossen vom Trinkerorden,
Gelb wie Bernstein ist mein Antlitz geworden,
Bringt Wein um es Wieder zu beleben
Und den Wangen gesunde Röte zu geben.
Und leg' ich mich einst zum Sterben nieder,
So wascht mit rotem Wein meine Glieder;
Das Holz des Weinstocks diene zur Truhe,
So lasst mich tragen zur ewigen Ruhe .

Du vin ! accordez-moi cette faveur insigne !
Du rubis sur mes traits! Mon teint d'ambre est indigne.
Lorsque je serai mort, lavez-moi dans du vin,
Et faites mon cercueil tout en pur bois de vigne.

بر کوزه گری پریر کردم گذری
از خاک همی نمود هردم هنری
من دیدم اگر ندید هر بی بصری
خاک پدرم در کف هر کوزه گری



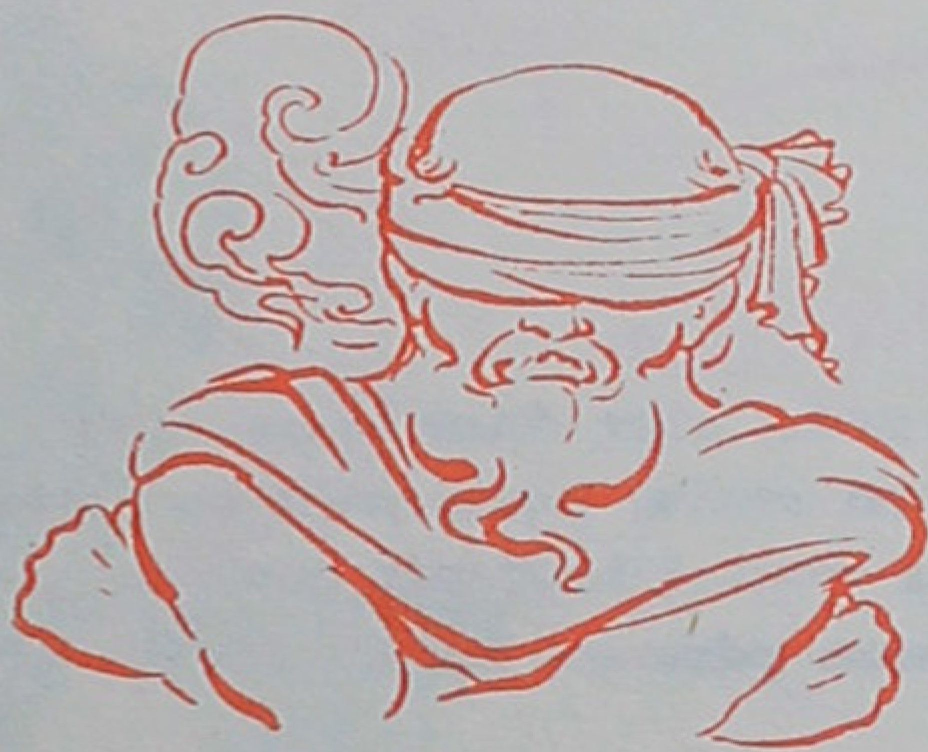
Listen again, One evening at the close
Of Ramazàn, ere the better moon arose.
In that old Potter's Shop I stood alone
With the clay Population round in Rows.

FitzGerald

Einen Töpfer hab' ich heim Werke geseheu
Den Krügen Hälse und Henkel zu drehen;
Er nahm den Stoff zu den Thongeschöpfen
Aus Bettlerfüssen und Königsköpfen .

Un fabricant de pots, hier dans le quartier,
Un peu d'argile en main, poursuivit son métier.
Or, je vis de mes yeux (tant pis pour les aveugles !)
Les condres de mon pére en les mains du potier.

از رفته قلم هیچ دگرگون نشود
وز خوردن غم بجز جگر خون نشود
گر در همه عمر خویش خونابه خوری
یکذره از آنچه هست افزون نشود





With Earth's first Clay They did the Last Man's knead
And then of the Last Harvest sow'd the Seed :
Yea the first Morning of Creation wrote
What the Last Dawn of Reckoning shall read .

FitzGerald

Urewig vargezeichnet ist der Dinge Kern;
Der Griffel bleibt dem Guten wie dem Bösen fern;
Was Gott als Schicksal vorbestimmt, muss sich vollenden
Mag, wie er will, der eitle Mensch sich drehn und wende

O coeur, puisqu'en ce Monde , au fond tout est chimère.
Pourquoi tant de soucis devant ce long calvaire ?
Obéis au Destin et supporte le mal ,
Car la Plume ne peut revenir en arrière.

افسوس که نامهٔ جوانی طی شد
وان تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب
فریاد ندانم که کی آمد کی شد



Alas, that Spring should vanish with the Rose!
That Youth's sweet-scented Manuscript should close?
The Nightingale that in the Branches sang,
Ah, whence, and whither flown again, Who knows!

EitzGrald

Ach, des Lebens Mai naht dem ziele,
Vorbei sind die Freuden und Spiele!
Dieser Vogel der Fröhlchkeit
Genannt die Jugendzeit.
Schwang fort sein Gefieder,
Und kommt nicht wieder!
Ich weiss nicht, Wann er gekommen, –
Und wohin nen weg er genommen.

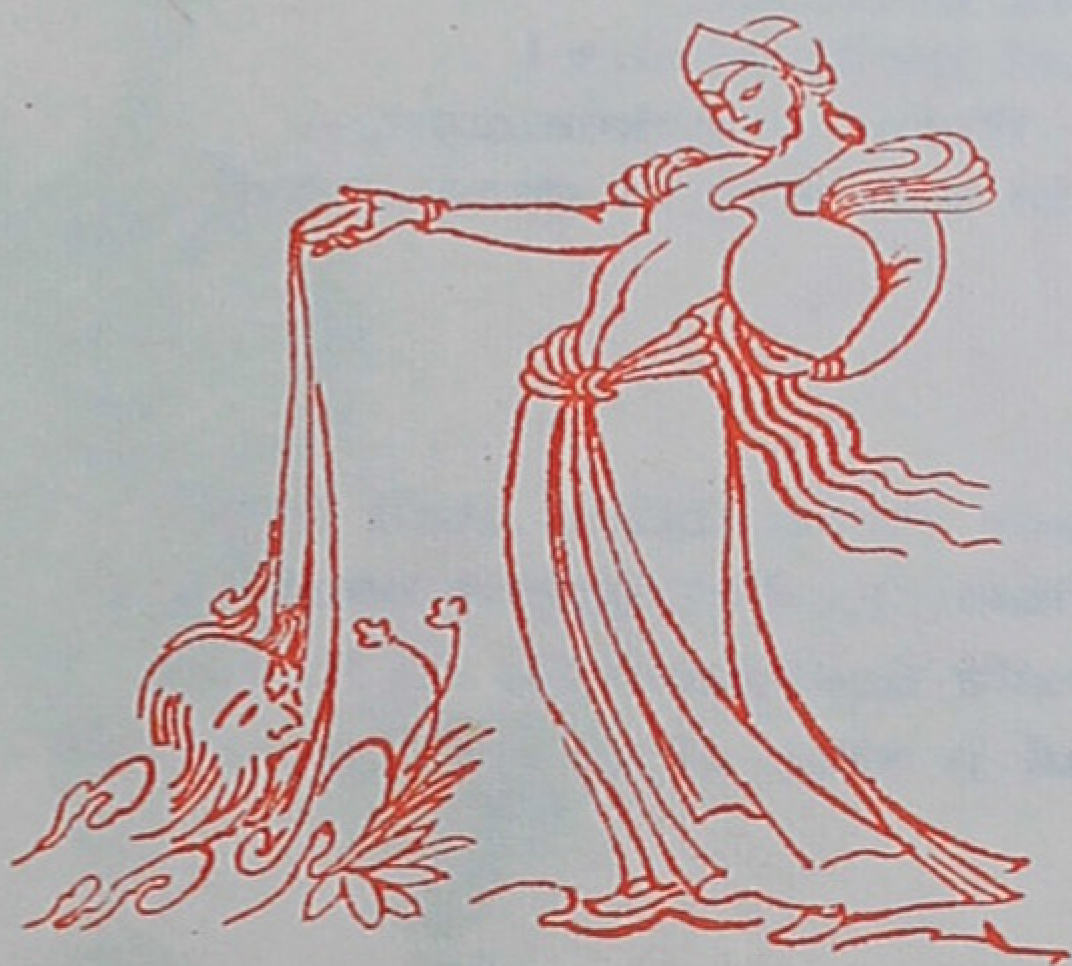
Le livre des beaux jours, bélas! finit trop vite.
Déjà le doux printemps d'allégresse nous quitte.
Cet oiseau de gaîté dont Jeunesse est le nom,
Je ne sais quand il vint, ni qnand il prit la fuite.

هر جرعه که ساقیش بخاک افشاند

در دیدهٔ من آتش غم بنشاند

سبحان الله تو باده می پنداری

آبی که دو صد درد دلت بنشاند



The mighty Mabmud, the victorious Lord,
That all the misbelieving and black Horde
Of Fears and Surrows that infest the Soul
Scatters and slays with his enchanted Sword.

FitzGerald

Kein Tröpflein giesst der Schenke je in den Sand,
Das keinem Auge lechzt des Leides Brand !
So ist - gelobt sei Gott - der Wein ein Nass,
Das unsres Herzens tausend Schmerzen bannt

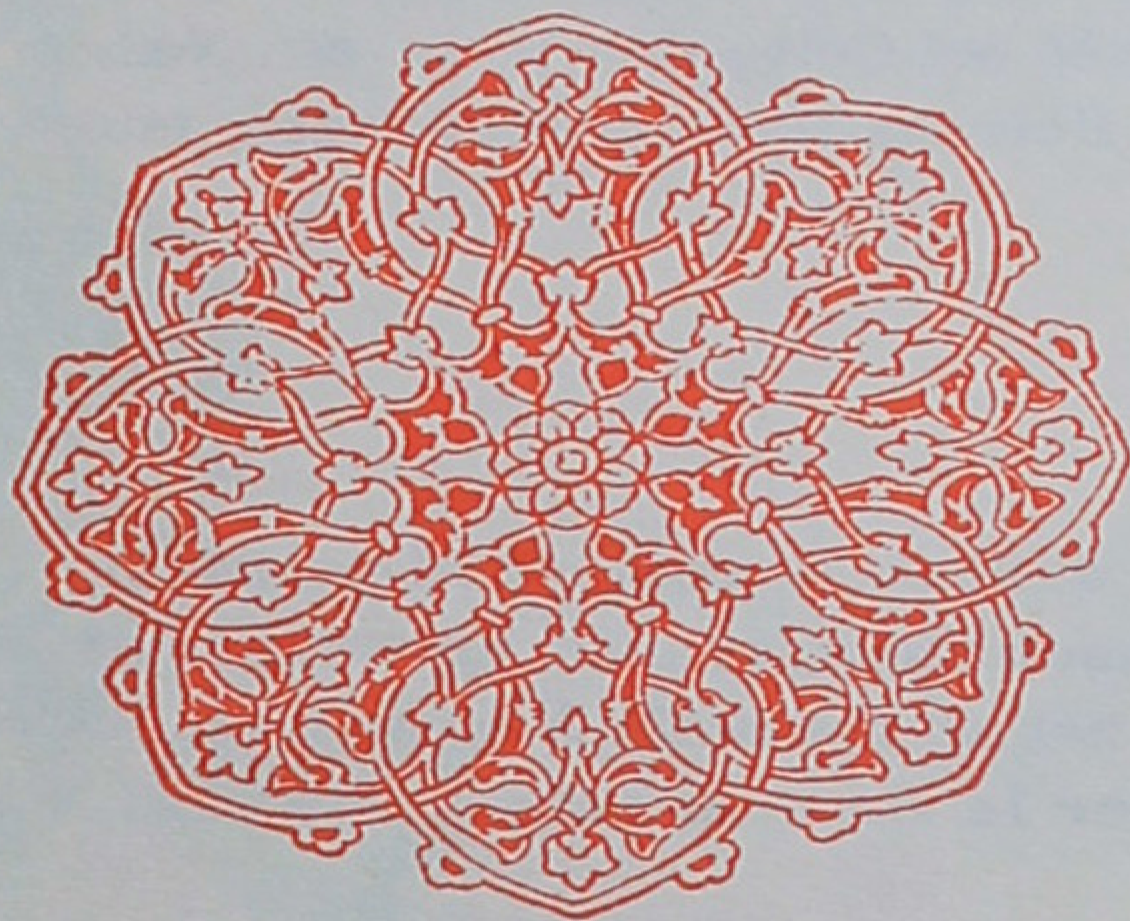
Comme je dèsirais le jeûne et la prière ,
Jc crus en mon salut, et man âme en fut fière
Ma prière hélas! fut nulle à cause d'un pet
Et je vis par le vin mon jeûne se défaire!

ای رفته بچوگان قضا همچون گو

چپ میخور و راست میرو و هیچ مگو

کانکس که ترا افکنده اندر تک و پو

او داند و او داند و او داند و او





The Ball no Question makes of Ayes and noes
But Right or Left as strikes the Player goes:
And He that toss'd Thee down into the Field,
He knows about it all - HE knows - HE knows!

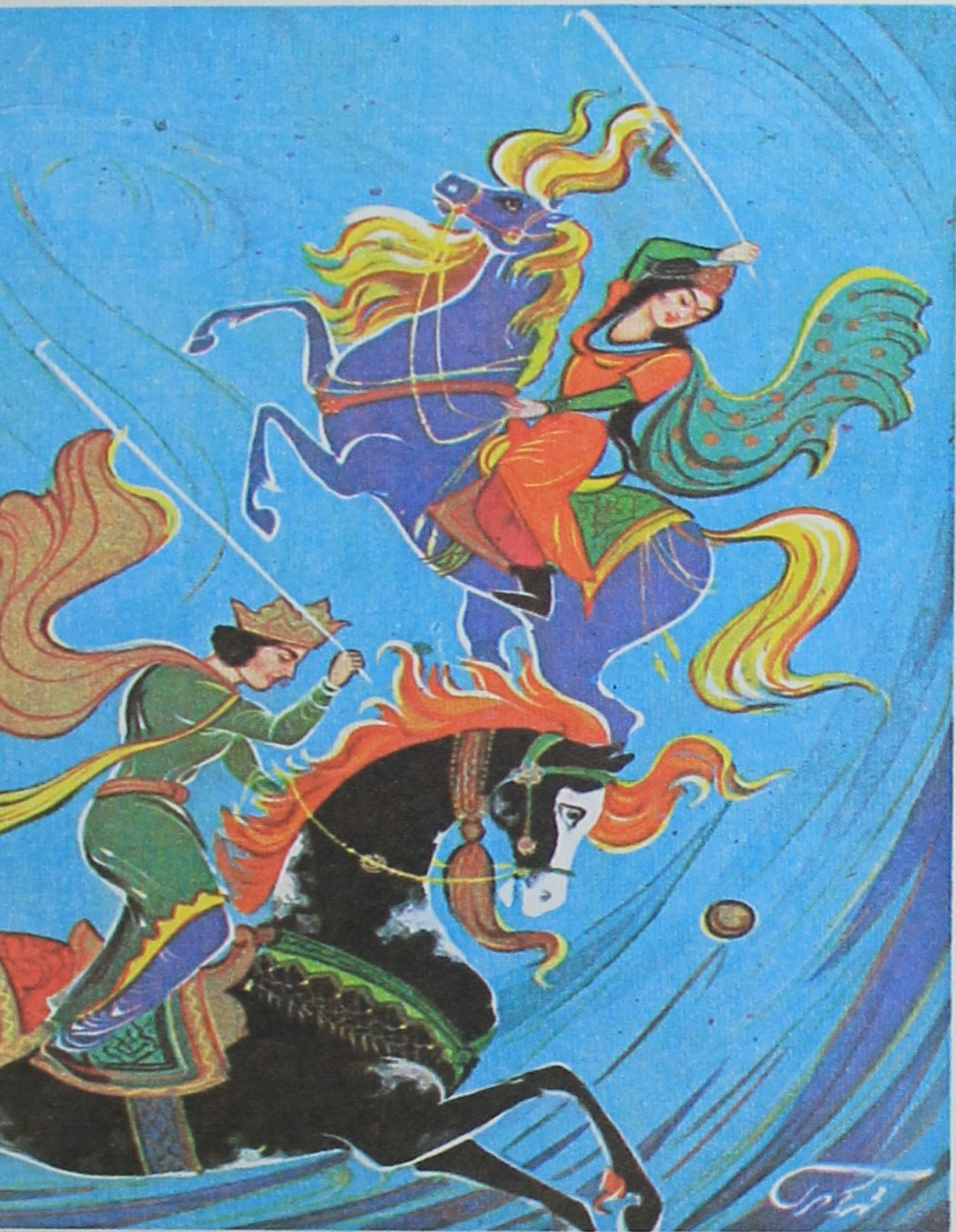
FitzGerald

O Dul vom Lòs getrieben wie vom Schlägel Ballen,
Der Du in Lust des Wein's und der Huris gefallen,
Du bist gefallen auf des Ewigen Geheiss;
Er ist es, der es weiss, der's weiss, der's weiss, der's
weiss.

Comme une boule, au gré de la Eatalitè,
Roule à droite et tais - toi, quoique à gauche jeté,
Pauvre homme, car celui qui t'amène en ce Monde,
Lui seul, Lui seul, Lui seul connait la Verité!

از جرم گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات عالم را حل
بیرون جستم ز بند هر مکر و حیل
هر بند گشاده شد مگر بند اجل





Up from Earth's Centre through the seventh Gate
I rose, and on the Throne of Saturn sate,
And many Knots unravel'd by the Road;
But not the Knot of Human Death and Fate.

FitzGerald

Vom Erdenland durch sieben Tore trug
mich auf Saturnus Thron der Geisterflug.
Und manches Räetsel löst sich unterwegs,
Bis ich umsonst nach Tod und Schicksal frug.

De la Terre à Saturne et beaucoup plus loin même,
J'ai pu résoudre enfin n'importe quel problème.
J'ai paré tous les coups et défait tous les noeuds
Hors le noeud de la Mort, cette énigme suprême.

امشب می جام یکمنی خواهم کرد
خود را بدو جام می غنی خواهم کرد
اوّل سه طلاق عقل و دین خواهم گفت
پس دختر رز را بزنی خواهم کرد



You know, my Friends, how long since in my House
For a new Marriage I did make Carouse:
Divorced old barren Reason from my Bed,
And took the Daughter of the Vine to Spouse.

FitzGerald

Bringt einen Becher mir, so gross, dass, man ihn
schwer nur hebe ·
wenn man ihn auch nur zweimal leert, zum
Rausch genügen muss es schon.
Zuerst will ich von der Vernunft mich scheiden
und der Religion,
Und mich vermählen dann sofort dem holden
Kind der Rebe.

Buvant dans une coupe énorme, sans pareille,
Je me croirai très riche en vidant la bouteille,
Alors, répudiant la Raison et la Fai,
J'épousera la fille exquise de là treille!

آن قصر که جمشید در او جام گرفت

آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت

بهرام که گور میگرفتی همه عمر

دیدی که چگونه گور بهرام گرفت





They say the Lion and the Lizard keep
The Courts where Jamshyd gloried and drank depp :
And Bahram, that great Hunter — the Wild Ass
Stamps o'er his Head, and he lies fast asleep.

FitzGerald

Wüst liegt der Palast,
Wo einst Behram geprasst
Jetzt scheucht von der Stelle
Der Leu die Gazelle
Wo der König im Jagen
Wilde Psel erschlagen,
Versank er im Sumpfe
Beim Eselstriumphe.

Au palais où régnait Bahram, le grand monarpue,
Le lion se prélasse et la gazelle parque.
Bahram prenait l'onagre au moyen d'un lacet ;
Vois donc comme il fut pris lui-même par la Parque !

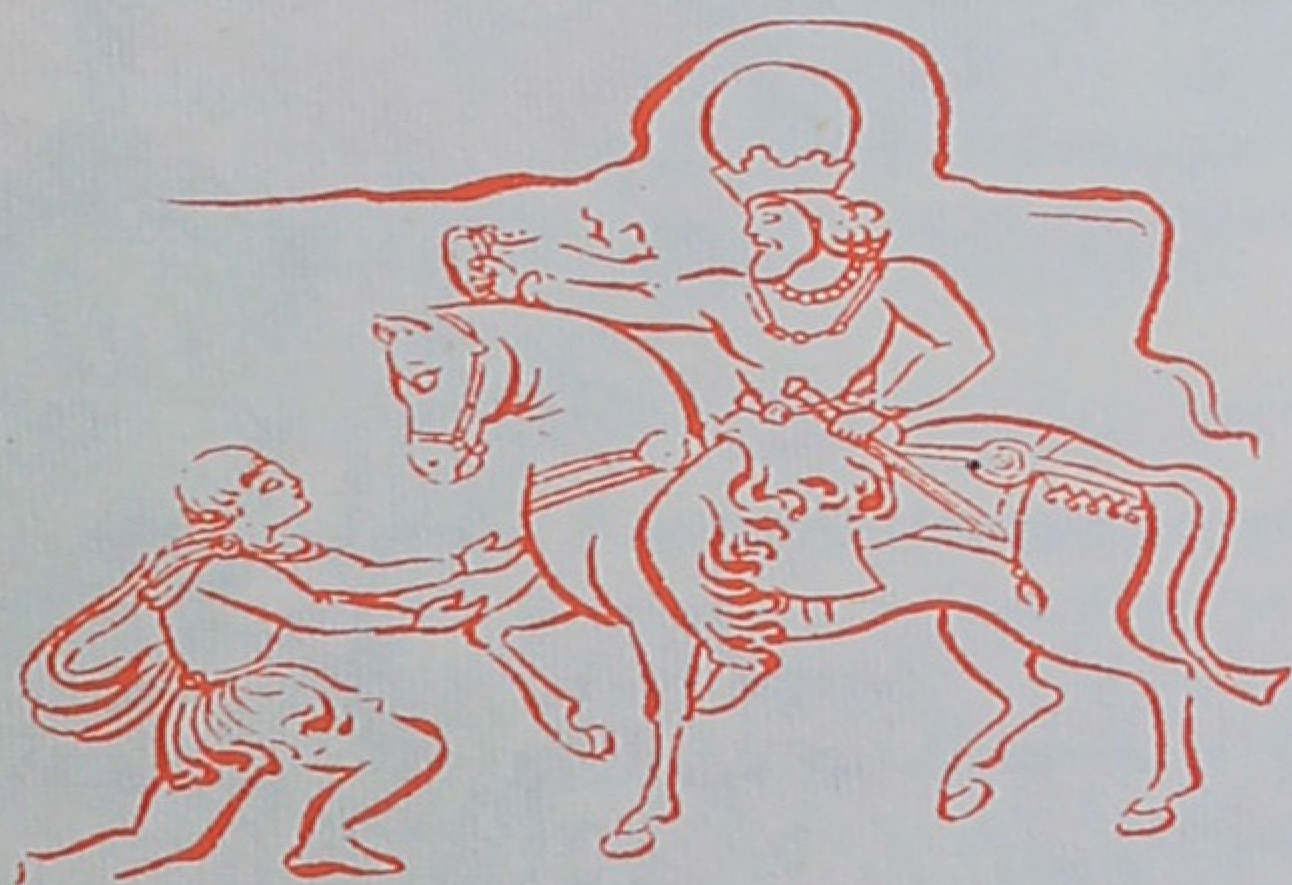
RUBAIAT OF KHAYYAM

هر جا که گلی و لاله زاری بودست

آن لاله ز خون شهریاری بودست

هر برگ بنفشه کز زمین میروید

خالیست که بر روی نگاری بودست



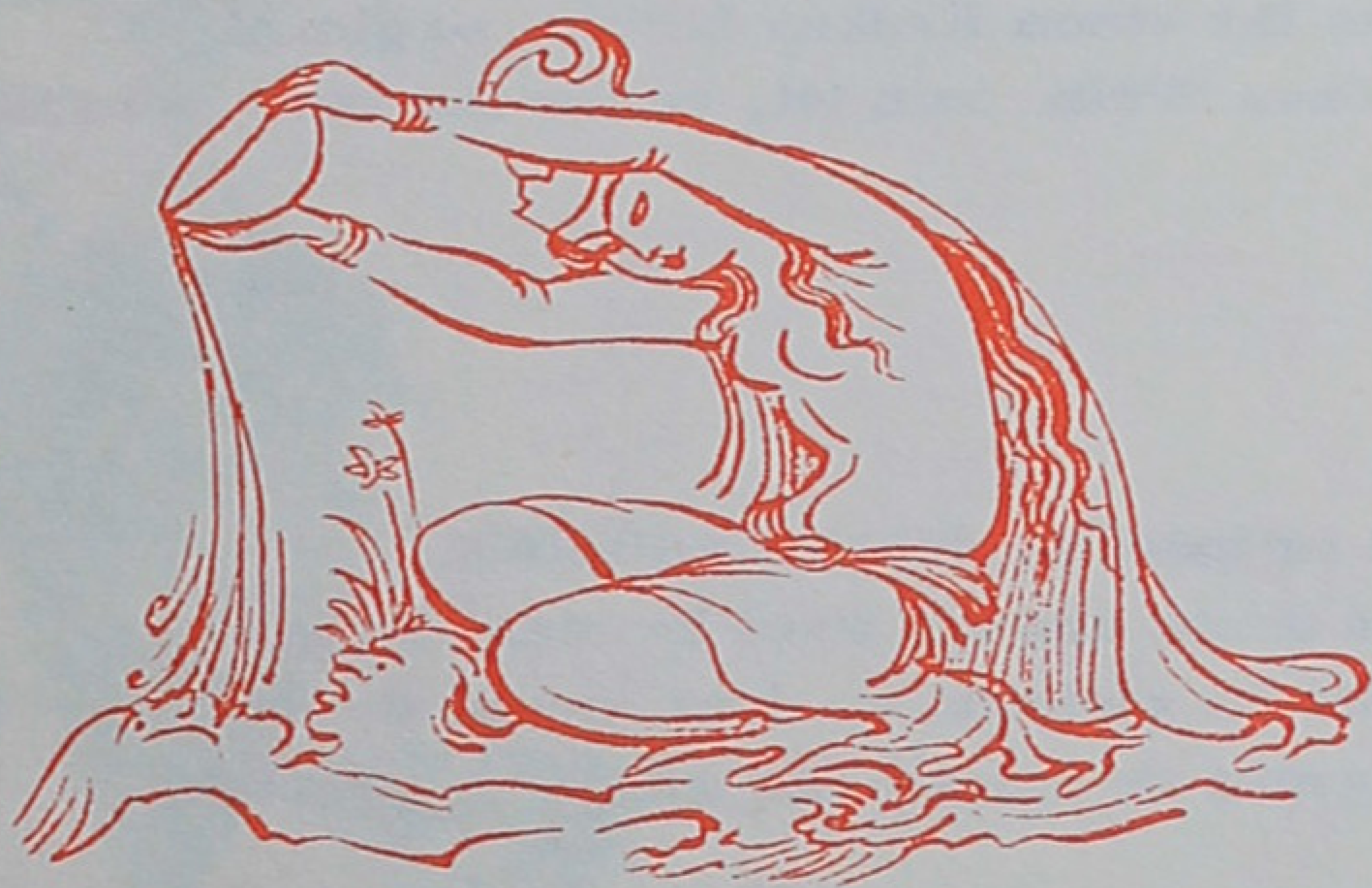
I sometimes think that never blows so red
The Rose as where some buried Caesar bled:
That every Hyacinth the Garden wears
Dropt in its Lap from some once lovely Head.

FitzGerald

Erblickt ihr eine Rose, prächtig rot,
So denkt : darunter liegt ein mächt'ger König tot;
Und seht ihr einen Krokus blüh'n, so glaubt :
Ein schönes Weib, nun tot, verlor ihn einst vom Haupt

Chaque tuliperaie, ici-bas, autrefois,
Fut sans doute arrosée avec le sang des rois.
La feuille de violette, un jour, avant de naitre
Fut un grain de beauté sur un divin minois ,

یاران چو باتفاق میعاد کنید
خود را بجمال یکدگر شاد کنید
ساقی چو می مغانه درکف گیرد
بیچاره فلان را بدعا یاد کنید





And when Thyself with shining Foot shall pass
Among the Guests Star - scatter'd on the Grass,
And in thy joyous Errand reach the Spot
Where I made one - turn down an empty Glass !

FitzGerald

O meine Freunde, gelobt, einst munter Euch
Hier zu versammeln, wenn ich nicht mehr unter Euc
Den Pokal voll Alten Weins zu schenken
Und trinkend des armen Chajjam zu gedenken.

Chers amis, convenez d'un rendez - vous , exprès.
Une fois réunis, tâchez d'être bien gais,
Et lorsque l'échanson remplira votre coupe,
Buvez en souvenir du pauvre que j'étais !

هر سبزه که بر کنار جوئی رُسته است
گوئی ز لب فرشته خوئی رُسته است
پا بر سر سبزه تا بخواری ننهی
کان سبزه ز خاک ماهروئی رُسته است



And this delightful Herb whose tender Green
Fledges the River's Lip on which we lean —
Ah, lean upon it lightly ! for who knows
From what once lovely Lip it springs unseen !

FitzGerald

So schön, wie den schönsten Lippen entsprungen
Hält der blumige Rasen den Bach umschlungen.
Betritt nicht verächtlich dies zarte Grün,
Drin vergangene Schönheiten neu erblühn,

Vois l'herbe dont le bord du ruisseau s'agrémente :
On dirait le duvet d'une lèvre charmante .
Ne pose pas tes pieds sur l'herbe avec dédain,
Par là le sol était un visage d'amante.

در کارگه کوزه گری رفتم دوش
دیدم دو هزار کوزه گویا وخموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش
کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش





And strange to tell, among thas Earthen Lot
Some could articulate, while othert not :
And suddenly one more impatient cried-
"Who is the Potter, pray. and who the Pot ?"

FitzGerald

Bei einem Töpfer sah ich gestern zweitausend Krüge,
Bie einen stumm, die anderen redend, als ob jeder früge :
wer hat uns geformt und wo stammen wir her ?
Wer ist hier der Käufer, und der Verkäufer, wer?

J'ai vu chez un potier , dans de vastes espaces ,
Deux mille pots, les uns muets, d'autres loquaces ·
A son voisin un pot disait « Où sont allés
le potier, l'acheteur et le vendeur rapaces?»

آنانکه محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانهٔ و در خواب شدند



Then to the rolling Heav'n itself I cried,
Asking "What Lamp had Destiny to guide
Her little Children stumbling in the Dark?"
And - "A blind understanding!" Heav'n replied.

FitzGerald

Die Edelsten, die je die welt gelehrt.
Die man noch jetzt als leuchtend Licht verehrt,
sie blieben in der Finsternis. Nur Märchen
erzählten sie und sind dann heimgekehrt.

Ceux qui furent doués de toutes les vertus
Et léguerent leur flamme aux amis qu'ils ont eus,
Ne sont jamais sortis de cette nuit profonde :
Ils ont dit quelque fable, et puis, ils se sont tus.

مالعبتگانیم و فلک لعبت باز
از روی حقیقتی نه از روی مجاز
یک چند در این بساط بازی کردیم
رفتیم بصندوق عدم یک یک باز




حکیم عمر خیام

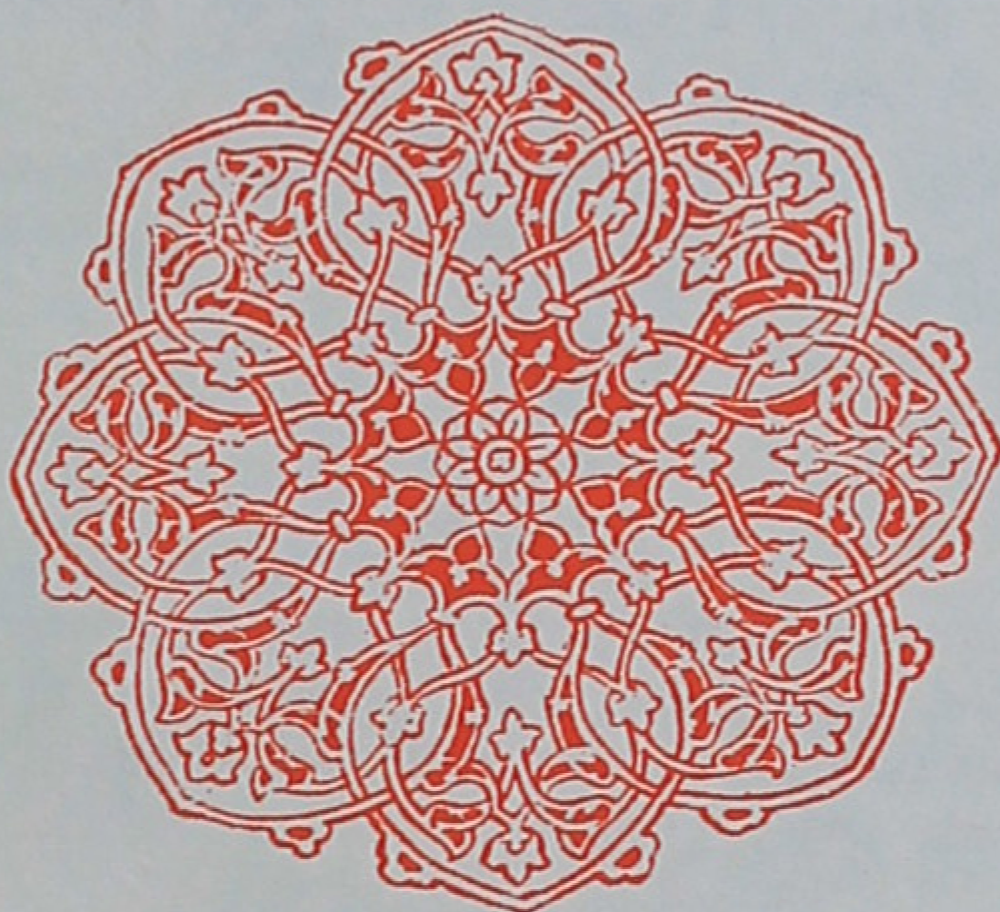
'Tis all a Chequer-board of Nights and Days
Where Destiny with Men for Pieces plays:
Hither and thiher moves, and mates, and slay,
And one by one back in the Closet lays.

FitzGerald

Wir sind hier nichts als ein Spielzeug des Himmels
und der Natur;
Dies ist als Wahrheit gemeint, nicht metaphorisch nur.
Wir gehn, wie die Steine im Bretspiel, durch vieler
Spieler Hände,
Und werden beiseite geworfen in's Nichts, wenn das
Spiel zu Ende.

Nous amusons le Ciel, pauvres marionnettes!
(Sans nulle métaphore, oh, les choses sont nettes!)
Un à un nous rentrons au coffre du Néant,
Après avoir joué, sur Terre, nos saynettes.

زین پیش نشان بودنیها بودست
پیوسته قلم ز نیک و بد فرسودست
اندر تقدیر آنچه بایست بداد
غم خوردن و کوشیدن ما بیهودست



The Moving Finger writes; and having writ,
Moves on : nor all thy Piety nor Wit
Shall lure it back to cancel half a Line,
Nor all thy Tears wash out a Word of it.

FitzGerald.

O Herz, da die welt nichts als Schatten und Schein
Warum quälst Du Dich ab in unendlicher Pein ?
Mit ruhigem Sinn geh' dem Schicksal entgegen,
Und glaub nicht, es ändere sich Deinetwegen!

Tout est depuis longtemps écrit sur la Tablette ;
Et la Plume demeure obstinément muette.
Tout se fait, hien ou mal, comme veut le Destin.
Fou qui lui et plus fou qui pleure sa défaite !

این کوزه چو من عاشق زاری بوده‌ست
در بند سر زلف نگاری بوده‌ست
این دسته که بر گردن او می‌بینی
دستیست که بر گردن یاری بوده‌ست





I think the Vessel, that with fugitive
Articulation answer'd, once did live,
And merry - make; and the cold Lip I Kiss'd.
How many Kisses might it take — and give.

FitzGerald

Dieser Krug ist, wie ich, unglücklich lebendig gewesen,
In schöne Augen und Locken Verliebt unverständig
gewesen.
Dieser Henkel am Halse des Kruges war einst ein Arn
Der in Umhalsung der Schönen unhändig gewesen,

Cmme moi, cette cruche un jour fut un amant,
Esclave des cheveux de quelque être charmant.
Et l'anse que tu vois à son col attachée
Fut un bras qui serrait un beau cou tendrement.

خورشید کمند صبح بر بام افکند
کیخسرو روز باده در جام افکند
می خور که منادی سحرگه خیزان
آوازهٔ اشربو در ایام افکند





Awake! for Morning in the Bowl of Night
Has flung the Stone that puts the Stars to Flight .
And Lo ! the Hunter of the East has caught
The Sultan's Turret in a Noose of Light.

FitzGerald

Des Schlosses Zinnen färbt des Frührots Strahl,
Der König Tag giesst Wein in den Pokal,
Der Frühaufsteher von des Daches First
Schmettert sein « Uschrubu » ins dunkle Tal.

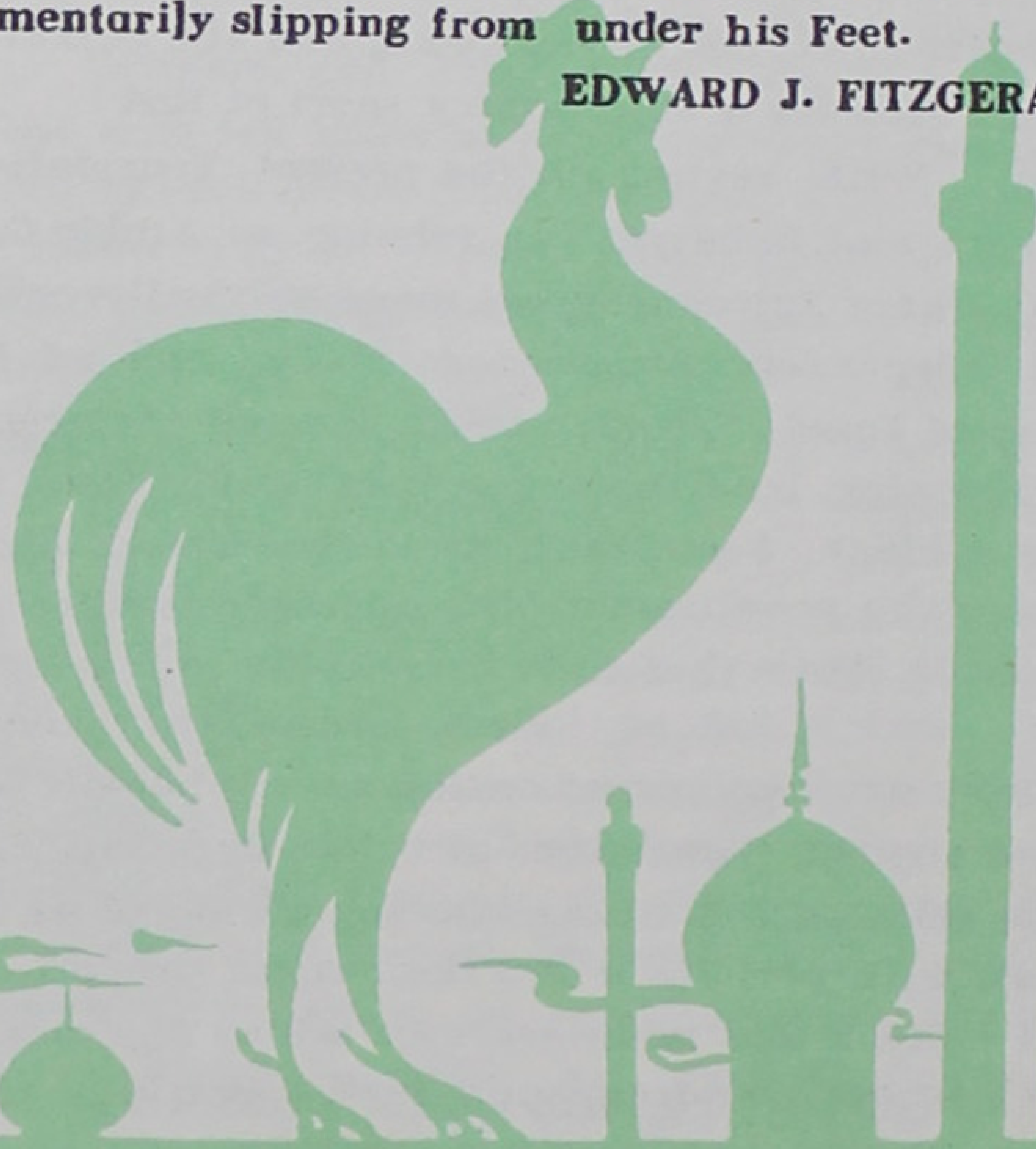
Le soleil a dressé l'échelle du matin
Le roi du jour a mis dans sa coupe du vin.
Bois donc : tel un héraut, l'aube, à travers le Monde
Répète ces deux mots comme un ordre divin.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



Soorow than Anger toward the old Tentmaker, who, after vainly endeavoring to unshackle his Steps from Destiny, and to catch some authentic Glimpse of TO – MORROW, fell back upon To – DAY (which has outlasted so many To-morrows!) as the only Ground he had got to stand upon, however momentarily slipping from under his Feet.

EDWARD J. FITZGERALD



Learning with a bitter or humorous jest the general Ruin which their insufficient glimpses only served to reveal; and, pretending sensual pleasure,as the serious purpose of Life, only diverted himself with speculative Problems of Deity, Destiny, Matter and Spirit, God and Evil, and other such questions, easier to start than to run down, and the pursuit of which becomes a very weary sport at last.!

With regard to the present Translation. The original Rubâiyát (as, missing an Arabic Guttural, these Tetrastichs are more musically called) are independent Stanzas, consisting each of four Lines of Fqual, though varied. Prosody; sometimes all rhyming, but oftener (as here imitated) the third line a blank. Somewhat as in the Greek Alcaic, where the penultimate line seems to lift and suspend the Wave that falls over in the last. As usual with such kind of Oriental verse, the Rubàiyát follow one another according to Alphabetic Rhyme-a strange succession of Grave and Gay. Those here selected are strung into something of an Eclogue, with perhaps a less than equal proportion of the « Drink and make-merry,» which (genuine or not) recurs over-frequently in the Original. Either way, the Result is sad enough : saddest perhaps when most ostentatiously merry: more apt to move

The Reviewer, (1) to whom I owe the Particulars of Omar's Life, concludes his Review by comparing him with Lucretius, both as to natural Temper and Genius, and as acted upon by the Circumstances in which he lived. Both indeed were men of subtle, strong and cultivated Intellect, fine Imagination, and Hearts passionate for Truth and Justice; who justly revolted from their Country's false Religion, and false, or foolish, Devotion to it; but who fell short of replacing what they subverted by such better Hope as others, with no better Revelation to guide them, had yet made a Law to themselves. Lucretius indeed, with such material as Epicurus furnished, satisfied himself with the theory of a vast machine fortuitously constructed, and acting by a Law that implied no Legislator; and so composing himself into a Stoical rather than Epicurean severity of Attitude, sat down to contemplate the mechanical drama of the Universe which he was part Actor in; himself and all about him (as in his own sublime description of the Roman Theater) discolored with the lurid reflex of the Curtain suspended between the Spectator and the Sun Omar, more desperate, or more careless of any so complicated System as resulted in nothing but hopeless Necessity, flung his own Genius and

---

(1) Profeessor Cowell

that number·(1) The Scribes, too, of the Oxford and Calcutta MSS. seem to do their Work under a sort of protest, each beginning with a Tetrastich(whether genuine or not) taken out of alphabetical order ; the Oxlord with one of Apology; the Calcutta with one of Expostulation; supposed (says a Notice prefixed to the MS.) to have arisen from a Dream, in which Omar's mother asked about his future fate. It may be rendered thus :—

"Oh Thou who burn'st in Heart for those who burn
In Hell, whose fires thyself shall feed in turn,
How long be crying ' Mercy on them' God!'
Why, who art Thou to teach, and He to learn?"

The Bodleian Quatrain pleads Pantheism by way of Justification ,

'If I myself upon a looser creed
Have loosely strung the Jewel of Good deed,
Let this one thing for my Atonement plead:
That One for Two I never did misread ."

---

(1)" Since this paper was written" (adds the Reviewer in a note) , " we have met with a copy af a very rare edition, printed at Calcutta in 1836 . This contains 438 Tetrastichs, with an Appendix containing 54 others found in some MSS. "

[...]rower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



them, than to perplex it with vain disquietude after what they might be. It bas been seen, however, that his Worldly Ambition was not exorbitant; and he very likely takes a humorous or perverse pleasure in exalting the gratification of Sense above that of the Intellect, in which he must have taken great delight although it failed to answer the questions in which he, in common with all men, was most vitally interested.

For whatever reason, however , Omar as before said, has never been popular in his own country, and therefore has been but scantily transmitted abroad. The MSS. of his Poems, mutilated beyond the average casualties of Oriental Transcription, are so rare in the East as scarce to have reached Westward at all, in spite of all the acquisitions of Arms and Science, There is no copy at the India House, none at the Bibliothèque Nationale of Paris. We know but of one in England: No. 140 of the Ouseley- MSS. at the Bodleian, written at Shiráz, A. D. 1460. This contains but 158 Rubáiyát, One in the Asiatic Society's Library at Calcutta (of which we have a Copy) , contains (and yet incomplete) 516, though swelled to that by all kinds of Repetition and Corruption. So Von Hammar speaks of his Copy as containing about 300, while Dr. Sprenger catalogues the Lucknow MS. at double

present day, I believe. However, to return to Omar.

Though the Sultan « shower'd Favors upon him, " Omar's Epicurean Audacity of Thought and Speech caused him to be regarded askance in his own time and country. He is said to have been especially hated and dreaded by the Súfis, whose Practise he ridiculed, and whose Faith amounts to little more than his own, when stript of the Mysticism and formal recognition of Islamism under which Omar would not hide. Their Poets, including Hafiz, who are (with the exception of Firdausi) the most considerable in Persia, borrowed largely, indeed, of Omar's material, but turning it to a mystical use more convenient to themselves and the People they addressed; a people quite as quick of doubt as of belief ; as keen of bodily sense as of Intellctual; and delighting in a cloudy composition of both, in which they could float luxuriously between Heaven and Earth, and this World and the Next, on the wings of a poetical expression, that might serve indifferently for either. Omar was too honest of Heart as well of Head for this. Having failed (however mistakenly) of finding any Providence but Destiny, and any World but This, he set about making the most of it ; preferring rather to soothe the Soul through the Senses into Acquiesence with Things as he saw

Years after, when I chanced to revisit Naishapúr, I went to his final resting -place, and lo! it was just outside a garden, and trees laden with fruit stretched their boughs over the garden wall, and dropped their flowers upon his tomb, so that the stone was hidden under them."

Thus far — without fear of trespass—from the Calcutta Review. The writer of it, on reading in India this story of Omar's Grave, was reminded, he says' of Cicero's Account of finding Archimedes Tomb at Syracuse, buried in grass and weeds. I think Thorwaldsen desired to have roses grow over him; - a wish religiously fulfilled for him to the

---

" Oreo's last request was for me to return. When he saw he could not obtain that promise , he asked the name of my Marai (burying-place) . As strange a question as this was, I hesitated not a moment to tell him 'Stepney' , the parish in which I live when in London. I was made to repeat it several times over till they could pro - nounce it; and then 'Stepney Marai no Toote, was echoed through one hundred mouths at once. I afterwards found the same question had been put to Mr. Forster by a man on shore; but he gave a different, and indeed more proper ans- wer, by saying 'No man who used the sea could say where he should be buried .,,

p. 499; and D'Herbelot alludes to it in his Bibliothèque, under Khiam . (1)

„ It is written in the chronicles of the ancients that this King of the wise, Omar Khayyám died at Naishápúr in the year of the Hegira, 517(A.D. 1123). In science he was unrivaled,— the very paragon of his age. Khwájah Nizami of Samarcand, who was one of his puplis, relates the following story: "I often used to bold conversations with my teacher, Omar Khayyám, in a garden, and one day he said to me, 'My tomb shall be in a spot where the north wind may scatter roses over it.' I wondered at the words he spake, but I knew that his were no idle words,(2)

---

(1) "Philosophe Musulman qui a vêcu en Odeur de Sainteté dans sa Religion, vers la Fin du premier er le Commencement du second Siècle ." no part of which, except the " Philosophe „ " can apply to our Khayyám .

(2) The Rashness of the Words, according to D'Herbelot , consisted in being so opposed to those in the Koran : " No Man knows where he shall die. . "' - This story of Omar reminds me of another so naturally — and when one remembers how wide of his humble mark the noble sailor aimed — so pathetically told by Captain Cook — not by Doctor Hawksworth — in his Second Voyage (i.374) . When leaving Ulietea,

⟶

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



«His Takhallus or poetical name (Kayyam) signifies a Tent-maker, and he is said to have at one time exercised that trade; perhaps before Nizam-ul-Mulk's generosity raised him to independence. Many Persian poets similarly derive their names from their occupations; thus we have Attar, 'a druggist' Assar 'an oil presser', etc. (1) Omar himself alludes to his name in the following whimsical lines:-

« Khayyam, who stitched the tents of science,
Has fallen in grief's furnace and been suddenly burned."
The shears of Fate have cut the tent ropes of his Life,
And the broker of Hope has sold him for nothing !,

« We have only one more anecdote to give of his life, and that relates to the close. it is told in the anonymous preface which is sometimes prefixed to his poems; It has been printed in The Persian in the Appendix to Hyde's Veterum Persarum Petigio,

---

(1) Though all these, like our Smiths, Archers, Millers, Fletchers, etc , may simply retain the Surname of an hereditary calling.

" Omar Khayyam also came to the Vizier to claim his share; but not to ask for title or office. " The greatest boon you can confer on me, " he said "is to let me live in a corner under the shadow of your fortune to spread wide the advantages of Science, and pray for your long life and prosperity.„ The Vizier tells us, that when he found Omar was really sincere in his refusal , he pressed him no further, but granted him a yearly pension of 1200 mithkals of gold from the treasury of Naishapúr. « At Maishapúr thus lived and died Omar Khayyam 'busied, adds the Vizièr, ' in winning knowledge of every Kind, and especially in Astronomy . wherein he attained to a very high pre-eminence. Under the Sultanate of Malik Shah, he came to Merv, and obtained great praise for his proficiency in science, and the Sultan showered favors upon him.'

«When Malik Shah determined to reform the calendar, Omar was one of the eight learned men employed to do it. The result was the Jalali era (so called from Jalal-ud-din, one of the King's names) —'a computation of time,' says Gibbon, 'which surpasses the Julian, and approaches the accuracy of the Gregorian style.'He is also the author of some astronomical tables entitled 'Zîji - Malikshâhi' and the French have lately republished and translated an Arabic Treatise of his on Algebra .

seized the castle of Alamút. in the province of Rúdbar, which lies in the mountainous tract south of the Caspian sea ; and was from this mountain home he obtained that evil celebrity among the Crusaders as the OLD MAN OF THE MOUNTAINS and spread terror through the Mohammedan world; and it is yet disputed whether the word Assassin, which they have left in the language of modern Europe as their dark memorial is derived from the hashish, or opiate of hemp-leaves (the Indian bhang), with which they maddened themselves to the sullen pitch of oriental desperation, or from the mame of the founder of the dynasty, whom we have seen in his quiet collegiate days, at NaisháPur. One of the countless victims of the Assasin's dagger was Nizám ul Mulk himself, the school-boy friend. (1)

---

(1) Some of Omar's Rubáiyát warn us of the danger of Greatness, the instability of Fortune, and while advocating Charity to all men, recommending us to be too intimate with none. Attar makes Nizám-ul-Mulk use the very words of his friend Omar (Rub, xxviii), " When Nizàm-ul-Mulk was in the Agony (of Death)he said. ' Oh God ! I am Passing away in the hand of the Wind."

not atain thereto, without doubt one of us will, what then shalt be our mutual Pledge and bond?» We answered « Be it what you please ». «Well,» he said «let us make a vow, that to whomsoever this fortune falls, he shall share it equally with the rest and reserve no pre – eminence for himself. »« Be it so. » we both replied, and on those terms we mutually Pledged our words. Years rolled on, and I went from Khorassan to Transoxiana ' and wandered to Ghazni and Cabul; and when I returned, I was invested with Office, and rose to be administrator of affairs during the Sultanate of Sultan Alp Arslan. »

He goes on to state, that years passed by, and both his old school-friends found him out, and came and claimed a share in his good fortune, according to the school - day vow. The Vizier was generous and kept his word Hasan demanded a place in the government, which the Sultan granted at the Vizier's request; but discontented with a gradual rise, he plunged into the maze of intrigue of an oriental court, and, failing in a base attempt to supplant his benefactor he was disgraced and fell. After many mishaps and wanderings, Hasan became the head of the Persian sect of the Ismailians, a party of fanatics who had long murmured in obscurity but rose to an evil eminence under the guidance of his strong and evil will. In A.D. 1090, he

« One of the greatest of the wise men of Khorassàn was she Imám Mowaffak of Naishàpúr, a man highly honored and reverenced, - may God rejoice his soul; his illustrious years exceeded eighty-five, and it was the universal belief that every boy Who read the Koran or studied the traditions in his Presence, would assuredly attain to honor and happiness. For this cause did my fafher send me from Tús to Naishápúr with Abd-us-samad, the doctor of law, that I might employ myself in study and learning under the guidance of that illustrious teacher. Towards me he ever turned an eye of favor and kindness; and as his pupil I felt for him extreme affection and devotion, so that I passed four years in his service. When I first came there, I found two other pupils of mine own age newly arrived: Hakim Omar Khayyam, and the ill-fated Ben Sabbah. Both were endowed with sharpness of wit and the highest natural powers, and we three formed a close friendship together. When the Imam rose from his lectures, they used to join me, and we repeated to each other the lesson we had heard. Now Omar was a native of Naishápúr, while Hasan Ben Sabbah's father was one Ali, a man of austere life and practice, but heretical in his creed and doctrine. One day Hasan said to me and to Khayyám' « It is a universal belief that the pupils of the Imam Mowaffak will attain to fortune. Now, even if we all do

OMAR KHAYYAM

THE ASTRONOMER - POET OF PERSIA

OMAR KHAYYAM was born at Naishápúr in Khorassán in the latter half of our Eleventh, and died within the First Quarter of our Twelfth Century. The Slender of his Life is curiously twined about that of two ether very considerable Figures in their Time and Country : one of whom tells the Story of all Three . This was Nizâm ul Mulk, Vizier to Alp Arslan the Son, and Malik Shah the Grandson, of Toghrul Beg the Tartar , who had wrested Persia from the feeble Successor of Mahmud the Great, and founded that Seljukian Dynasty which finally roused Europe into the Crusades. This Nizám ul Mulk, in his Wasiyat or Testament - which he wrote and left as a Memorial for future Statesmen - relates the following, as quoted in the Calcutta Review, No. 59, fom Mirkhond's History of the Assassins.

RUBAIYYAT
OF
HAKIM OMAR KHAYYAM

Second – Editon

PUBLISHED

BY



موسسهٔ انتشارات امیرکبیر

Amir - Kabir

«TEHRAN. IRAN»

عمر خیام





رباعیات حکیم عمر خیام

RUBAIYAT OF OMAR KHAYAM